



Cal. Coll. 274.

Case



مطبع نامی نوشی نو کشورین بقمقام گنوجا پاکیا

نیست بر دل اختیار هیچ و نفس و دل یک است + خود بسوی خود برگردان و بکن جبرش ملامت  
 گرچه بر اعضا بودنی الجمادول را اختیار + لیکت دل اختیاری نیست اصلا مطلقا + در مقام  
 در خود و در رکن و در وجود + دل کند تحریک اعضا لیکت رو دل کما + پس حکم جاهد و جنتا  
 بقدر اختیار + دل را اعضا کار میگرد و تو دل را زده مالد اینکه مقام دیگر شرح طلب است اندکی این  
 وادی و کتاب علم الايمان تمام معرفه الروح و معرفه النفس بقدر حصه خود از عامه این سینه تا  
 بر آورده اند **فکند نظر ثمة** اینجا که سخن از غفلت میرود پس انصویر بها غفلت بی اختیاری که  
 دل کند که در شد با تمنا مشایده نفس شبر بوده است حاجت زیاده شرح و بیان ارد که عیان  
 ازینهم بالاتر باید دید که غفلت ارواح بالاتفاق ازلی است که **الکفر و الح جنتی** و جنتی که  
 گمینچ نفس شبر را هیچگونه از حال خود یاد خیال نموده است که قبل از آمدن تعالی البانی در  
 کدام عالم بود بدو وجه حال داشتند و چگونه میگذرانیدند همین قدر شنیده اند که قبل از کسوت نبوی  
 در عالم دیگر بوده ام بر همین قدر مسموعی سخنها میسرند که ما میمان کونی دلداریم الخ  
 ای که محض قال مسموعی است اگر حال بودی زبان قال بند شدی که کانه که خبر شد  
 خبرش باز نه آمد + درین عالم غفلت از حکایات معاملات مطوق شواج آن کوی دلدار  
 کسراید و این که چگونه در آن کوی دلدار بسوی برود و چه رنگ چه صورت و چه نقش آن کوی  
 دلدار بود که کسی را درین بزم ساغر دهند که داروی شیشویش زور دهند + اگر هر  
 کاین زمین طی کنی + سخت است باز آمدن پی کنی + همچو با خبر اگر خود جودای و خوشیاری  
 هم در همین قال البانی زنده و استند ما اگر بکوه و بیابان خود را بد زواری تنها خود را بسلا  
 بر دگر و همین ارباب غفلت مانند خود را و همه کارهای عالم غفلت آواغیعت را بهر چه  
 و بدو انگلی که شد خفا که بالاد کورش این مرتبه هوشیاری پس بلند لغت است + همین

فخر است ای دوستان + که سعدی خبر داد و در بوستان + که ایانی از نادانان  
 نفور + بامیدش اندر گدای صبور + است از ازل همچنان بگوش بدین نادانان  
 در خروش + پس هر که درین عالم غفلت از ان عالم آتست حرفی باید دادند حاشا  
 که اگر زنده هم ماند درین عالم مانند <sup>چند</sup> دنیا چه عقی چه حور و قصور + سوی آمدن  
 کل نمی بگذرد + این یادداشت از لی که درین عالم غفلت با اختیار خود نموده است  
 ع خبرت باید آسمانی نیست + اینکه تمام ملک است درین عالم غفلت هیچ فردی را  
 از زمانه ایام ولادت و رضاعت و شکم مادر هیچ خبر و یاد نیست که چه حال داشت تا خبر روز  
 آتست چه رسد پس اندیشه اگر از غفلت نیست چیست <sup>فانتهوا</sup> ایها الغافلوا غفلت  
 که از غفلت خود خبر نداریم و باینجه غفلت داریم خود را بهوشیار میدانیم از نیمه بالاتر غفلت کمال  
 ملاحظه کردنی است که از ابتدای عالم و آدم ما اندیم آنچه انبیای رهنما و پیغمبر کتب و  
 صحایف آسمانی مازل شده اند همه بر آنند و هدایت غافلان عالم بوده اند معینان برهان  
 و گمراهی جهان مضر و مجرب اند که <sup>فقد علم</sup> بنیای غیر حق و اوست یعنی از غایت غفلت انبیاء  
 را هم قتل ناحق کردند و غفلت عوام کالانعام را اعتبار نیست که ختم <sup>لهم</sup> بر مصدق  
 اند غفلت خواص ملاحظه کردنی است که یکی از انبیاء علیهم السلام در اوقات خاصه خود از خدا وعده  
 گرفته بود که جذر و قیل و مرگ مرا از قرب مانده است آگاهی بخش تا از اد حقوق عماد و وصایا  
 ضروری لواحق خود را فراغ کرده مستعد و آمادم مرگ باشم که <sup>و تقوا صوابا علیکم و قوا</sup>  
 بالصبر آمده است هرگاه هنگام اجل موقت تانف از ارواح بر دفترش رسید از نظر  
 غریب میان آنکه ما وعده چنان بود و قتی که ملک الموت بچو عذر و وعده بیچگاه رب العزیز  
 میگوید ارشاد بشد که از وعده با تو چنان بود که یک مرتبه پیش اندرگ تو ترا از عمر ناپ

موت آگاه، خبردار گردانیم که نظر کمال غفلت تو هر روز هر دم و هر وقت بلکه هر ساعت تراز  
 بنا کدات امتیاه قویه آگاه میکردیم تا هم از غایت غفلت بیخبری ما هنوز آگاه نشدی و  
 کرد که گوی و کجا و چگونه مرا آگاه کردی نذر رسید که اول جان توانا و قوی بودی تا اینکه پیردی  
 موی بدن که سیاه بود سفید شد سیلک دندان تا متر فروختی تا زور بر ضعف را قوت  
 و قوت را ضعف پیدا آمد نسبت راست خم شد طاقت ز قمار و گفتار طاعت آن دل و حوصله  
 و اراده و طبیعت مانند در سیم و بر ضعف قوی تر شد پوست از گوشت جدا شده شکم شکافتن  
 اشتها باقی ماند اینها همه مگر اخبار مرگ علامات مرگ نبودند هنوز همچنان غافل باشی و کسب  
 که همین حال با با خبر و بشیر علی العموم در هر حال ظاهر نمایانست محتاج بیان نبوده با اینها نشان  
 نمایان تبکمال غفلت را ملاحظه کردنی است که چه طولی عمل طولی عمل نیست که حسب حال خود  
 در حالت غفلتی اختیار از دل براند که سطلی نعل بازی ترک و گنبد شربت به عهد شما و همه  
 عیش و طرب گنبد شربت موی سیاه سفید شد و غافل هنوز به بیدار شو که صبح دیدار شربت گنبد شربت  
 که در خانه یا سر فرو می آید اگر سلاوا استهرا و در دلش شبه انداخته گفته شود که درین نه درون  
 بود که زناست تا به تنب حواش نمی آید و تا امکان همانوقت آن خانه و سر و خط و راه  
 بخلاف این ای فانی که خانه ترک است قنای خود و حرابی و کانی این خانه و سرای  
 چه قدر یقین میدانی می بیند باری بدولت عین غفلت این غفلت ایاد آباد است پس  
 خود را هر صبح است که اگر اینهمه رده های غفلت حجاب نبودی چگونه این خانه بر آب  
 چنین سراسر ای فانی آبادی توانست ماند هر کس را در حال چهار فدا پیش بلکه تو ام است  
 و غفلت که با اینچنان غافل میکی قنای این عالم فانی یعنی تو و هم هنوز این عالم فانی  
 بهیچ کدانی قیامت که فدا و مرگ خود بر آن تقدیم دارد شیعویم ضمیمه الفصل ثانی

عالم فانی هم هنوز زمانه پذیرفته مگر اگر گذر افسار و انقلاب نباشد روبروی چشم زندگی خود مدام  
 جاه و چشم دولت عارضی و نیزه‌های زوال می‌نیزد و در زندگی خود مال دولت محمود است و اگر  
 می‌بینند و بازتابه نمی‌پذیرند که عبرت گاه انقلاب بکهنه‌گی از نمونه آنست چهارم هر که  
 مال و طول اعلی دارد قطع نظر از دشمنان بیرونی و آفات بالایی همه در ناخوشی و اقربا طمع و  
 دشمنان خارج خواهند کرد و بدین سبب هر کس در قریب تر بعد از او قریب به دست ما هرگز چشم  
 و راشت است با وجود خوف همچو دشمنان غافل که جان مال هر دم در معرض خطر است و هر  
 غفلت آن قدر غالب است که خدا تعالی بفرمایند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَمَلْعَةٌ**  
**وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَسْنَا بِمُخْلِصِينَ** این معنی می‌پذیرد آری ایشان  
 بخیل و دمی است که سالی بانی آنقدر برای اعمال هم دارد و خود نمی‌خورد و از همه خیرات نفعات  
 و صدقات و زکوٰه دست کشیده و نیز از نجات جمع کرده تمام ملل و عیال واجب نفع را هم می‌بخشند  
 و منتظر مرگ خود و نفع بعد از آنند و در دنیا می‌گذرند و مفهوم معنی این تمام سوره که بر حسب حال غافلان  
 بخیل است و **وَلِكُلِّ هَمَزٍ لِّمَرْءٍ لَّيٌّ** جمع حاکم و **وَعَدَّ كَفْرًا** پس که کار را بدولت  
 و مال بکس نسبت یعنی صاحب و دو کرم با نیکار نزدیکی تیزیر و راست او درین غفلت نیست  
 بلکه در کمال هوشیاریست پس درین عالم غفلت باین شکاری رسیدن خبر تامله‌گانی  
 نسبت پس این یک صورت هوشیاری درین عالم غفلت مخصوص برای تنجی جانگان  
 عادل است نظیر بجهوشیاریان عالم غفلت جمیع استیای و الاهت عمودات و ذوات و الی غفلت  
 ذمی بخود و در خواب تقبی الاغاب عالم به غیر علام یا با جان صبا در سیر اعظم سورت باقیاب  
 و علام به خصوص ما بوده است که ممکن است بیان نیست باقیاب چه حاجت شود نشانی  
 که رفت خنده بدی خوش نمک خناب برق عالمیان ظل را و چو ظل بهای بمرد که ظل



هست مطلقاً و صورت نامی همان است که بالاندکوست در مقام هر که  
 افتاده شد و هوشیار گردید از عالم غفلت کناره گزید مثل قلعه که با همه درازی عمر که  
 هزار ساله بگویند درین سرای فانی چنان مسافران بسر برد که گفته اند داشت  
 همان یکی که کج تیغ و چون گلوگاه نای و سینه جنگ بود و الفصولی سوال کرد و  
 کاین چه حالتیست یک دست و سینه پی و بادل در فداک گریان سپهر گفت هَذَا  
 مَلَكٌ يَمُوتُ كَثِيرًا و ازینجا توان دانست که اگر بنای این عالم باین غفلت شدید  
 بودی و هر کس مثل همان هوشیازستی باری این کارخانه عالم غفلت که محض بدو  
 غفلت آباد و جاری است کی چگونه قایم ماندی و عجایب صنایع و بدیع قدرت مای  
 ای چگونه ظاهر شدی هر کس انعامت هوشیاری مثل همان اخلاط و نیش کوهی  
 و منایکی یا فاری متفرک بسر برد اینهمه نعمای جهان که لا حظت به ایشان داشت  
 محض بکار میبود و همه کارخانه این عالم بر سرهم میخورد پس ازینجا توان دانست که اگر غفلت  
 درین عالم نبودی و بقای این عالم نبودی و اینهمه صورتها غفلت و مصلحتهای غفلت  
 خود میدی و نمایانست که حاجت به بیان ندارد پس اینهمه عالم غفلت را عالم خواب و انان  
 دانست که در حالت غفلت لابد نیست در اینصورت صریح تر است که آنچه درین عالم  
 ظاهر و باهری بیند بعضی چنان است که خواب می بینند و خود ظاهر که در عالم خواب چنانچه  
 عجایبات بظری آید همین که چشم گشاید و بیدار شود همچنان این خواب عالم غفلت که می بینیم  
 که چشم بندش هیچ نیست چنانکه بیداری این عالم غفلت از چشم کشادن است همچنان بیداری  
 عالم هوشیاری از چشم بند شدن است که بجای خود گفته شد و خواب غفلت بیداری  
 بسر بریم و هر چه چشم بند شود از زمان شوم بیدار و بختناهن و حسرت و دگر چه خواب کرد

در آن زمان که خیرت نمیشاید کار را اجرم نوعیکه تعبیرات خوابهای این عالم غفلت هنگام خیم  
 کشادن میخیزد همچنان تعبیرات این عالم خواب بعد چشم نمیداشدن در آن عالم می یابند که ثواب  
 و عذاب نام آنست و نوعیکه خوابهای این عالم اکثر بریشان میباشند که هیچ تعبیر ندارند بلکه بعد  
 بیداری بگویند یا در هم نمی یابند همچنان عمر که درین عالم را بگذران بیکار گذشت که بجز تقوای بسیار  
 لایق هیچ گناه شرعی بریداشته اند و کائنات ثواب و عذاب تعبیر هیچ خوابهای برین عالم عالم بخت  
 و افسوس هیچ نیست که ثواب زاب بران مرتب نبوده است و هر که در عالم غفلت بماند  
 روحی و صلاح و تقوی و خوش معاکی با مثل نواب الصدراست بر بد تعبیر هیچ خوابهای برین  
 عالم مانند خوابها راست این عالم است که آنچه در خواب راحت و مسکنات دید همان تعبیر آن است  
 بر است و آن عالم بعد بیداری یافت که خواب است محتاج تاویل و تعبیر نباشد که مندرج است  
 که در این تمام خبر میدی بصدق الله و رسوله و ائمه و اولیای الحق الی آخره و اما کار  
 هرگاه که چشم باز و نباشد در آن عالم بیداری زفته بیدار شد تعبیر هیچ خوابهای بر است و در آن عالم  
 نیز راست بر است یافت چنانکه خوابهای راست کرداران بر است گذاران است  
 معالیه درین عالم است بر است مابقی واقع میباشند و محتاج تعبیر نباشند همچنان انعام  
 نیز تعبیر خوابهای این عالم از خبر و ثوابات آخری راست بر است می یابند که هرگونه اجر  
 و ثواب برینت حاصل میکنند و آنچه که بجز کثیر معنی است اندک حال خوابهای تعبیرات است  
 بازان در هر دو جهان ثابت و یکسان است مثل درین عالم کسی بخوابد که زوکل و  
 خزانه بسیار فراوان کرده است بعد بیداری ممکن نیست که زوکل و دست خود بید بخیر حشر  
 هیچ خواب بید پس بدین عالم تمام جاه چشم و مال منال این عالم خواب است که بعد بیدار شدن  
 در آن عالم بیداری بجز خیرت و نوابین هیچ بدست نخواهد بود و اگر درین دنیا چنان خواب

ببیند که مال بسیار بفراوانه مساکنین خیرات اتفاق میکند البته بعد بیداری همچنان بعین نیک از  
 حصول مال نعمت در دنیا متعین و خوارش است است پس همچنانی است که درین عالم  
 خواب نچرخیزات و حسنات اتفاق میکند تعبیرش در انعام بیداری ده چند زیاده تر در آن  
 عالم مسلم و موعود متعین منصوص است که فله عشر افشا کما آمده است نظیر اینهم ذات  
 مستغنی الصفات نواصد الصدق و نوره گوش دوران سرخشمه نزد کان است فقط تعبیر  
 لغت احمدی در ضمن این مضامین عالم غفلت شان نزول کلام الله

پس برعایت انتظام چنین عالم غفلت چنان قافونی در کار است که بجانب حفظ و بقا و اجرا آنهمه  
 کار و بار عالم غفلت اینهمه طول امل با که عالم است هم بدست و بجال جاری باشد و بیگونه درین کی و  
 نقصان و قوری راه نیابد و جانب آخرت هم که عالم بیداری است از دست نرود که جزا و نر  
 تعبیرات اینهمه چیزهای این عالم خواب همان عالم بیداری است پس آن قافون الکلام عالم غفلت  
 است قرآن نام است و در لوح محفوظ محفوظ است بلی هو قرا فی حید و لوح محفوظ  
 شان است احکام قانون را شریعت نام است که شرح لکم الدین عبارت است  
 و برای اجرای همه احکام شخصی بخوان صفات در کار است که رعایت هر دو جانب برآشته  
 باشد تا کارهای این عالم خواب تعبیرات نیکو در انعام بیداری در یاد از خواست که همه احکام  
 داد و ستد و خرید و فروخت نکلی و طلاق محدود و قصاص حقوق عباد و حقوق والدین و قطع و  
 فصل عقوبات و جمیع کارهای این عالم برعایت هر دو عالم تدریجاً در آن قافون اعظم مندرج اند  
 و کسانیکه حسب احکام چنین قافون بکار و بار این عالم به تجارت و خرید و فروخت و داد و ستد و غیر  
 بخواستن معاملاتی با مصرف اند و دست بکار و دل بکار ساز دارند صفات حال شان است  
 لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله الذی یبسک فی قلوبهم قلوبهم غفلت

از قبیل سیمویشیاران مجوسی که در صفت نعمان حکیم و غیر هم گذشت تا همان رعایت یک عالم بیدار  
مخوط میداشت و در صورت اینجه که ما به عالم غفلت که گفته اند غفلت ایشان نسبت برهم خود  
و این چه معلوم است که خلقت این عالم برای معرفت الهی است که احببت و از اینجه  
فحاشا لخلق عبارت ازین است اینجا که لفظ احببت آمده است و لفظ شغ و ازینجه  
واقفید که مناسب تر با مقام بودن آمده است این گفته پس تند و شرح این را از که این  
فهم متصریح آن برنی باید و اصل سخن دور میشود که اینجا اصل سخن از بیان حکمت عالم غفلت  
مراد است لاجرم باصل سخن می آیم که **ع** خلق عالم برای معرفت است چنانکه در  
دلیل این صفت است **+** پس اگر جاری کننده این قانون جامع کسی از اشغال سیمویشیان  
بنامی الهی بود از او اجرائی احکام چنین قانون که رعایت هر دو عالم داشت باشد چگونه صورت  
می بست که اینهمه عالم غفلت در نظر او باطل نماید **ع** چه دنیا عجبی چه عورت و چه حیوان  
عن کل شیئی قفوز **+** چنانکه بالا گذشت پس از سیمویشیاران که فقط مظهر خود از روح بدنی نبند  
و از برآوردن عریق خبر ندارند از نظام این عالم غفلت و اجرائی احکام عموماً قانون جامع حکومت  
می بست از اینجا است که در احکام شرعی این قانون عظم هیچ جابجایی مقرر این عالم غفلت  
حکم نیامده است بلکه حکم سواء الطریق همین است که در پرده همین عالم غفلت ظاهر سیمویشیاری باطن سیمویشیاری  
و صورت سیمویشیاری باطن غفلت ظاهر درین عالم غفلت بدین نظم مخصوص و مامور به بود و است  
که میفرماید **وَ اذْکُرْ بَارِئًا نَفْسَکَ تَقْصُرُ عَمَّ حَیْفَةٍ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُلُوِّ**  
**وَ اَصْلَکَ لَا تَمُکِّنُ مِنَ الْغَافِلِینَ** مراد اینست که دست بجارد دل سیار باشد که از  
ریا و سمع هم مخوط غافلست چنانکه بالا گذشت پس کاش مشکل بدین است که بر رعایت سیمویشی  
نگارای عالم غفلت چنان میدانید و سیمویشیاری باشد که در آن عالم بیاری هم نرسیده سیمویشیاران

قیامت است و با همو عیبا تو چو اسکندر قبول و با همو شرم مض چرا این محبت است و این سخن آدم  
و همه انبای آدم است و در سخن خرد و مصبت چه راحت است و چون یحییان بگویم خبر چون هست  
بر چون ل نهاده من قوت است و زمان بی ثبات شد که از خمن دل نبی و از بی ثباتش نگه اراکی  
عبرت است و چندی مسامت هم اگر میکند نصرت و عجب غرور و نصیحت که نوح است و آندم  
چه لطف شد که تراد دل برین و بیگانه اهل محبت سازد چه سر است این تیر که نرسد که در غنیمت  
اکثر با در قوت و جان و محافظت و در نقش خمر و حال بودش و هر لحظه خوف سرور و ایام است  
زین محبت قطع نظر خویش و او را بهر یک نگاه گشتن تو در عداوت است و هر کس تیر بعد اوت قریب  
دست و ما برگ بچشم درانت است و در بودن نبودن و در موت و زنده گالی هیچ حال تا این از قیامت  
چون این با نجات نباشد نوع و لیکن یک طریق که نامش قیامت است و زان شتر که او بگذارد و گذار  
در نه جواب کم تر گویند و لیکن در حسرت بدل و تیر و تلوی است و عجب است  
او خود در گذاشت و گذشتی تو را و این نگه سلطنت تحقیق نصیحت است و اسی عجب که خود همیشه می  
بازای طهر گیر گذاری غرامت است و چون اینهم معاشرت با عیلا و اقلا و صراحتا هر و با هر ملک عیال  
و تجربه هر فرد و بشوید حال است و نصیحت و مایه چندین شرم مض و اینهم استخوان معاشرت و این حدیث  
چراست تا اینکه لفظ مغفرت و مهربان بدین نیار و تغییر می باید که مغفرت از الله و مهربان  
آمده است نیز و مقام عطا ای تمام نمای و نبوی حکم گرفتن و در نقش حضرت سلمان علیه السلام  
لفظ عطا و منت پذیرها آمده است که هذا اعطاء فاما من او اما یغفر لنا  
و نیز همین نعمتهای نبوی را به لفظ فضل خود تعبیر می باید که ذلک فضل الله یؤتی عباده  
و کسانیکه ترک لذات و زینتهای دنیا گفته اند در مقام خیاں دارد است که قل من حرم  
من الله الذی اخرج لعباده والطیبات من الریح علیها حبیب او

صلی الله علیه وسلم همین تبار افریخ آخرت فرموده است که دنیا فرعون الاخرة پس رنج  
 بدین قلبین منافعین چه تواند بود لاجرم سزاین گفته باید شنید که لفظ دنیا بقاعده نحوی مدحی  
 آمده است یکی دنیا از مادت مشتق است که دنیا می علی عبارت از این است صغیه که  
 اتم تفصیل این ادنی آمده است یعنی دنی ترین دنی بقایه اعلی است مینه منتهی اتم  
 و عجبی است بالف بمشوره الهای این نیست بالف در اگر کشیده هم دنیا در رسم خط کلام الله  
 آمده است بعلیاب عینی نیامی دنی عملاً و نقلاً و ملاحظه در قرآن حدیث ظاهر با هر سستی که اندکی  
 از آن بالا در نظم و شعر مرقوم شد صریح تر بحیث علم هر ثنائی که کس بقدر حال خودش به تجربه و معاینه اند  
 که محتاج بیان نبوده است و فوهم دنیا از نوشتن است و توهمی نزدیک کننده و است یعنی  
 کننده بخدا این را هم صغیه اتم تفصیل بلفظ ادنی آمده است که میفرماید **فَكَانَ قَافٍ سَدِينِ**  
**أَوَّلَانِي** و هم این را صغیه مایه اتم تفصیل دنی آمده است الهای رسم خط انهم بالف در اگر کشیده  
 دنیا را و نوازند و پس این نیامی دنی که نزدیک کننده بخداست محض نیست آن همه صفات دنیا  
 که در قرآن حدیث است منسوب به این نیامی دنی است و انچه از معانی دنیا در قرآن حدیث وارد  
 منسوب بدنیامی دنی است که از مادت مشتق است چنانکه بالا گذشت اکنون گفته دیگر بالا در  
 باشد شنید که همین عالم ظاهر دنیا را بلفظ گفته میخندد بحديث قدسی تو میفرماید که گفت **كُنْزُ الْمُحْسِنِينَ**  
**فَاِنْ كُنْزُكَ فَخْلُكَ** پس این منضم عیوب هم بی ثبات فانی خواب خیال غفلت محض است  
 که منضمی چگونه زیاده تواند بود آیا درین جمله وجهی بهتر است زیرا که ثنائی که منضم خیال است که همیشه در  
 جمیع وجوه بگویند تر باشد تکلیف کان که مابری اخلافت این جمیع منضم آن که منضمی که با و بگویند  
 ظاهر باشد که فساد و تبذیر در تمام عالم کون فساد ظاهر و باهر است که **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ النَّارِ**  
**هَكَذَا كُنْتُ أَتَى** عبارت از این است پس چنین فساد ظاهر آن که منضمی که با ظاهر است پسندیده

پرسیدای پو شمنه جوابت بگویم گراید پسند اکنون بگویش ل تو ان شنید که این عالم غفلت اگر  
 همه شر نبودی آن قدر مخفی که بهم خیر است هر گز ظاهر نشدی ظهور آن کفر مخفی محض بسبب شر و فساد  
 این عالم کون فساد است اینجا که این کتب باریک شد شرح این سبب نازک ضرور تر شد  
 فاسد نکند ای عزیز رویا ب همه گوش باش این آن از اشیاء که ملائک هم تفحص چنین بیان  
 استکشاف این حیران مانند دوازده باب تعالی غرضه رسیدند و بجزانی اعلم نشدند که اعلم  
 لنا گفتند که هر کار این از حکمت الهی از خلقت این عالم غفلت خود بخود ظاهر شد نگذاردی که هر گاه  
 مشیت انبوی خلقت آدم علیه السلام اقتضای بود و نفیشتگان خطاب شد که علیه برود و در  
 پیدا کنیم کما قال عز وجل اذ قال ربنا للملائكة اني جاعل في الارض خليفة  
 فرشتگان بالاتفاق گفتند که آید خواهی کرد بر زمین محکمانه که فساد و غوزیری با بر زمین  
 کنند کما قال عز وجل استخلف فيها من نفسنا فيها ونفسك الملاءم و نحن نسفد  
 بجمع الملاءم و نقد سر الملاءم یعنی ما همه ملائک بیج و حمید و تقدیس تو میکنیم و بی آدم  
 فسق و فجور و فسادات و غوزیرها خواهند کرد کما بنظر اهل حق که ملائک از این مصوم و بری از  
 گناه مرسته اند لا یعصون لله كما امرهم يفعلون کما یأمروا و صفت و حال آنهاست  
 بخلاف این نوع بشر که همه گناه مجسم مرکب بخل و درین عالم غفلت مبتلا فلیت کان که کل از این  
 الاشیاء که کفای بیان حال اوست پس ملائک بواجب فی آنها از سرین گنجه بیج ارشاد شد  
 که در مباد کردن این خلقت انسانی که سر سرایه معصیت و طغیانی است چه حکمت چه صلیت نرودانی است  
 بلکه چنین محصل ارشاد شد که انی اعلم ما لا تعلمون یعنی ما میدانیم آنچه شما نمیدانید  
 و آخر کار خود ظاهر که انچه معاصی و طغیان نافذ ما نبیا و غوزیرها و فسادات از نوع بشر بر روی  
 زمین واقع شدند و پیشوند محتاج بیان نبوده است که ظاهر الفساد فی الدنیا و الباطن

عا کسب استیلا من مبارک از نیست آخر کار آنچه فرستگان روز از آن بگفتند بخوانی  
 که خود او تعالی سبحان شکایات بطنیا معاصی نبی آدم منیر بیکه ان الاشیان فی  
 و ان الاشیان لیطغی پس مفهوم سرگشته ای اعلم معلوم شد و گفته شد  
 درست برآمد و طوره یا لاتر اینچنین یکچنان ملایک معصوم گلیا ان ابرای سجده همچو گلیا محکم  
 فرمود و محکم که او ستاد الملایک را باندک روانکار بر جوامع را ند که مردود و ملعون ابد بر دین  
 سیر این کتبه باریک که از پد کردن این خلقت عالم بخوان شود و فاسد اخذ درین کفر  
 مغنی است البتة فیهی فی فو استنی است که سر اسری نبوده است بعد ازین بیده عظیم که درین  
 غفلت هیچ ستر است اث الله بقدر سعادت وقت وقف نماید و بماند خواهد شد آدم  
 بر بیان جان سخن جان من گوش جان بجانب من پس بیان این کفر خفیه محکوم است  
 که عمده بین از غفلات ذات کبریا غرضه و جل شانۀ شان تو ابی و غفاری است که توبه پذیرین گناه  
 سنجیدن عبارت ازین است هرگاه همه ملایک قطعاً معصوم از گناه پیدا کرده شدند باز  
 این عالم و آدم را باین شرور و فساد و غفلت گناه مگر ب بخط انبیان اگر بعد از این  
 تا ظهور شان تو ابی و غفاری که مرا از کفر مغنی همین است چگونه صورت می بسیت پس آن  
 کفر مغنی همین نشان غفاری و تو ابی است که ظهور آن موقوف بر پیدایش خفیه عالم غفلت  
 مایه شرور و فساد است از مولا با مغربی علیه الرحمة و وجود من هم از ظهور  
 تو زمین است فما ظهر کواکبی کم ان کواکب جهان گذشت عصیانم و جیش  
 که نازد مغفرت بر وضعت خویش + اینقدر بر جرم است بس که چون بگفته شد پنداشت  
 از اینجا است که گفته شد چو من از بی بندها ترسان غفاری + برای جرم و گناه خلقت بشر شد  
 بهر قدر که گناهان من زیاده تر از آن ظهور مغفرتش هم زیاده تر باشد + چو بر گناه شده اظهار



مخفرت موقوف و ضرورت که سوئی توبه هم نظر باشد و اگر نه توبه کم مخفرت نهان  
ماند و خلقت هم مقصود است و مستتر باشد و همین نه مخفرتش بلکه نشان توانی و ترک توبه  
باختار تا مستر باشد نشد چو علت غائی خلقت حاصل و بنابر سخن من ضرورت تر باشد  
کسیکه بهر گناهان توبه پیدا شد و گناه میکند از توبه تجرأ باشد و چنان کسی چو بد فرخ  
رود بجای خود است و سوای ما چنین کجا مقرر باشد پس ای طهریگر دی گرا ز گناه  
توبه و بجای است جای تو گرا آتش سقر باشد و چون این مضمون سعت دریا  
مخفرت بسطی تمام بخوابد و عثمان شبذیر قلم در محو موقوف با اختیار خود نماید لا جرم در کتاب  
طهیر الایمان طهیر الاسلام و مرآة قضا و قدر و اسرار حکمت بقدر ضرورت مقامات امداد و روح  
از صفت این کثر مخفی نسیج داده شد اینجا هم که همین بیان همین مقام است التیق  
ضرورت مقام ممل نباید گذاشت که سوای انکشاف سترگته کثر مخفی مفهوم معنی الایمان  
نیست و ضمن این دو استی و فهمیدی است که ملائک معصوم از گناه را برای سجد چنین گناه  
محبت حکم فرمودن چه حکمت دارد این سترگته باریک که ملائک را هم ازین خبر نکرد اند  
البتة فهمیدی و بدین دشتی و یاد گرفتنی است از اینجا است که بصورت موزون خبر  
رخیده با سجا فظنه زدیکتر باشد قطعه در بیان سترگته کثر مخفی و مفهوم معنی الایمان  
عَلَمُكَ لَا تَعْلَمُونَ و چو محض بهر عبادت و ذکر و طاعت خویش و خلق ما همه بود  
خدای را مقصود و فرشته سیرت و بی عیب بی شکم بی نفس و نفوس قدس معصوم  
خلق میفرمود و نه هیچ نفس که اماره است خود و بالسوی و دیگر تسلط ابیس هم بران  
افزود و نفوس دلو و محکوم نفس هم کرده است و امور خبر محکوم نفس شد مفقود  
و حکم و نفس را سترگته ترازو نیست و سخاوت توبه قرآن حکایت داده و خود

برای گشت خلق گردانند و راه خود را بای گزیده در بهشت خلق نمود و خود آفرید تا خاص  
خودش در دل بگردش ز فکر لغت بهشت آفرود و نه منع کرد و خود در آن  
منع نمود و اشارتی است ز لائق برای این موجود نمود نفس مسلط بر این منوعات  
چه اتهام بر هر گناه آفرید و ازین صریح عیان شد که نوع انسان را صریح بجهنم  
کرد و در دود و دگر نه بهر عبادت ملک چه کم بود و نفوس قدسیه هر وقت در  
قیام وجود چه حکمت است درین آن حکیم مطلق را که اعتدای عصیان علم تمام  
نمود و بدین شر و حرا و بر ملک تیج چه المایکه برود جمله سر خود و هر که خود  
گفتند و بهر نفس از آن علم آخر بگویم و خودشان نشان ملائک گفت که این  
بود و گشته از فرشتگان نفوذ و چه فعل نشان همه ماکون بود و تمام خبر اقبال  
او امر نمیرسد بود و پس این شریک این چنین همه خبر چه چنین شرف اند که  
حکم سجده نمود جواب بجا سوال نمودی جواب هم نشو و بجا است نشو که بر  
نماز نیافت و رود و بدانکه افغان حکیم است عین حکمت محض و بجزم و معصیت می بود و  
و چون فرشته گشته که نکرده من هم صفات مغفرت و عفو او نهان بود و تمام ر  
و غفران شان توایی که هست عمده ترین صفات آن موجود چه کار آمدی آخر  
کجا شدی هم بجز من گناه نمیکردم و چه می بخشود و رسول گفت شما که  
گناه نمیکردید و اگر شما خلقت آدمی بود و که او گناه نمود و میشدی عفو  
بدین مناصبت غوطه میفرمود و ز ترمیزی و نسائی و مسلم و احمد و به بن حنین  
صاف واضح و مشهود و بیک مقام از جمله الامه الله و صریح ملائک بنوا  
اشاره نمود و دگر خبر این متواتر نصوح قطعیه و بصریح قبران و هم خبر وجود

۱۰۰، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده لو لم  
 تخطوا الحاء لله يقوم محضون ثم يستغفرون فيغفر لهم وادعوا الله على  
 انفسهم والذي نفسي بيده لو لم تدنوا الذين هم لله في ايقوم  
 يذبون ويستغفرون فيغفر لهم من استغفر لله غفر الله  
 فضلك عليه <sup>که نصیحتی قطعیه بم بوعده مغفرت بتواتر بوعده</sup>  
 ومن بعد سوء او ظلم نفسه ثم استغفر الله مجدا لله  
 غفور <sup>اسرار حیات</sup> بقیه اشعار قطعه نوشت است  
 برابر در است \* شد بم بوعده رب غفور هم بوعده \* چنانکه بهر گناه خلق کرده است  
 برای مغفرت کرد همچنان معصود \* بنبط توبه مگر در مغفرت همود \* بغوت شرط توبه  
 هم معصود \* هزار بار چو توبه کنی هم شکنی \* بروی تو کند باب توبه را میبندد  
 تراز توبه هر بار بجز خواهد بود \* چه جا بجز در آن بحر غفور حمیت جود \* بعد نفس ترا داد  
 در گنه معذور \* به ترک توبه مگر هیچ عذر تو نشود \* چو بچگونه ترا چاره از گنه خود  
 مگر برای گنه توبه هم سرور نمود \* چنانکه او بی آنها رشان توایی \* شود باینهم عیسیا  
 ز توبهات خوشنود \* تو هم که بهر گناهان و توبه آمده \* اگر گناه کنی توبه نیز باید زد  
 صبح <sup>دو</sup> توبه <sup>دو</sup> بون <sup>دو</sup> مرقوب <sup>دو</sup> بنحوان \* که از برای چو باغنا ضیای خودش  
 فرمود \* و گرنه توبه بی مغفرت نهان ماند \* ز خلقت تو نشد ظاهر آنچه مقصد بود  
 پس ای عزیز اگر در گنه شدی معذور \* تبرک توبه مگر عذر تو ندارد و سود \* ترا  
 کف نفس خیان تنگنی بخشیدند \* بر آن تسلط ابلیس دشمن مرود \* نه بهر آنکه  
 تو خود را بوجی بفرمانش \* <sup>بالا</sup> بخشید <sup>بها</sup> بود از خلق نفس بدست <sup>بها</sup> معذور \* که تا حباد

سفر

باین نفس شریف کنی \* ملک چگونه توان چنین جهاد نمود \* هر آنکه نفس را در جهاد  
 با که کند \* چگونه نفس کشی از ملک رسد بوجد حکایت با روت و مروت  
 و دوازده لایه بودند بسکه عابد تر از نفس بیا بل بجاه رفقه فرود \* ز نیکه بود  
 را دنی ترین نوع بشر \* چو زهره بر فلک بچمن نمود و صعود \* از بقیام توان دید  
 فوق بیکه که چنان فرشته به ادنی بشیر نه همسر بود \* ملک تا نهیم عصمت کم از  
 بشر باشد \* بدین شرف و شرفشده فرشته را سجود \* ز ائی اعلم بنگر \* چو  
 بود \* که چو نفس کشی ناید از ملک بوجد \* غرض نفس کشی و توبه بوج بشر \* فرود از  
 ملک آمد خاکی شد مسجود \* و گرنه الحان از شر او معاذ الله \* که هست در حق  
 انسان **لَرَبِّهِ لَكُنْزٌ ۝ كَذٰلِكَ اَصْحٰبُ الْاَمْثَلِ ۝ وَنَفْسٌ مِّنْ نَّفْسٍ مَّسْخُورَةٍ ۝** صریح است شای  
 مشهور \* و ما ابرئ نفس \* چو انبیا گفتند \* ز شر او دگری کی بری تواند بود \*  
 چو حفظ خود توانی ز شر او باری \* هنوز بر تود توبه هم نشد مسند و \* بر ای مغفرت  
 و توبه و التماس و توبه و عده \* است بقرآن هم خبر موجود \* صدای عام چو  
 خود بنگر \* عبادی \* علی العموم بود ظل حملش ممد و \* برای خیا نقطه توبه از تو  
 در کار است \* که تا بهانه بی مغفرت تواند بود \* و در خصوص که مد با توبه قطعه که  
 طریقت باید بگویند \* بشنود \* بوزن قافیه هم چون برابر است باین \* از زبان  
 که زجایی اگر تواند بود قطعه را باقی به که انسان گناه معذور را مکروه توبه معذور  
 تمام نعمت جنت بیا و هم حال \* نقطه مالفت از بهر اکل گندم بود \* نه از خلیفه حق  
 ضبط شد فکیت انا \* که منبیات میا و بشیر موجود \* بیا و هم و شتر سران  
 کمتر معین نفس بمان دشمن مرد و \* علاوه نفس بود خود هر صلی بمنو عات

که آدمیم نسل همین پدر بوجود و **وَمَا أَتَى النَّفْسَ** چو گفت یوسف مصر چه جا که بنده نفس  
 اینچنین پدر مولود و بدین چو که حفظ از که محال بوده سوا ای توبه چو اولی این اند بود  
 جو در گناه به ارث پدر شدی مجبور و توبه نیز طریق پدر توان پیمود که چه کرد پدر برکت  
 ظلمت انیر و بگفته و ز سر صدق توبه نیم نموده و توبه اگر خاف الصدق بوده از وی و  
 بیا توبه و میراث او بگیری زوده نه اینکه نام پدر در گنه کنی بدنام و تبرک توبه شوی بر  
 عدوی حصود و بکن عمل چو پدر گرد و رانش خواهی که بوده به هم **وَالْمُتَّقِينَ** خود نمود  
 اگر فروخت بگندم بهشت را در ت **بِحُكْمِ تَابٍ عَلَيْهِ** خریدیم فرمود و فلسی داد و  
 بعد زیانش و **وَلَا تُحِزُّ لَهُ قُلُوبُ النَّاسِ** آتش افرو و مرا چه عذر که دانسته میکنم عصیان  
 بدون توبه به انباش کی شوم معدود و شد این فوج معاقب به **لَيْسَ عَزَّاهُ**  
 من این گنه کنم و اهل او توانم بود و گنه از سپهر این پدر بود و که خدایم مقررند در  
 مقام شهود و به بین بن سپهر او که در تدارک آن و نخر و گندم و از آن جو غذا فرمود و همان  
 بهشت که آنرا پدر بگندم داد و بخریده و بازیش بدگیران بخشود و دم سوال چو انشتی  
 و به بنام و به بخند برین بی سوال حکم درود و پس ای عزیز اگر حجت است نام پدر و خود  
 اینچنین بپس است از همین مقصود و عجب که جرم پدر چو گناه توشد و به توبه انش نه نظر شد نه  
 اینچنین مولود و اگر این خلف الصدق صادق و حجب و شدی تو وارث جنت منم همان  
 سخلود و اگر همین بتفاق است خطا هر توبه بان فریق و **وَالشَّعِيرَةُ** بود و آدم  
 اصل سخن از اینجا توان دانست که آن که نفسی پیشان نوابی و عمارتی ستاری است که  
 ظهور آن موقوف بر گناه و توبه بوده است لهذا نفس شرمش را که مانده بالسو است  
 پیدا فرمود تا ترغیب کند که در هر نقطه سحر نفس را بمقابل دفع که نفیست فیمن فوجی نشان و

صباه و صفاقت بود که عالیه به حکم گناه میگذرانید کارش از وسوسه شین نبوده است که  
 یوسوسوس فی صلب و لیس عبارت ازین است لاجرم یکی از اقویا و ستاد الملائک  
 را که اصلش از جن بوده تقویت و معاونت نفس را ره مامور فرمود که با مثل المبلبل است  
 حکم و استغفر ذمنا استطعت بصوتک و حرکت الخ او را بر نفس اماره مسلط کرد  
 علم اغوا داد که تصویر نفیست تسلط او بر نفس اماره هراه دخل او بر نفس چنانکه هر کس را  
 بدیده ظاهر معاینه تواند شد در وقت و حالت خود از طامه این سیه نامه در کتاب  
 طهر الامان در منزل چهارم مقام دهم ملطف تمام بر آورده اند که بی تکلف هر کس چشم  
 سیر تواند دید المختصر بر این نفس کشش و عکس از انبیا را هم اختیاری نداده اند که اگر کسی  
 نفسی از النفس که کلامه بالشعور خود از زبان حضرت یوسف علیه السلام میفرماید  
 و را هم اختیار این نفس کشش خاص بدست خود داشت که بانی حبیب صلی الله علیه و سلم  
 حکم میفرماید که قل انک انک نفس نفعا و لا ضرر الا ما شاء الله الخ پس اینها همه گناه  
 ما در دم و پیدایش نفس اماره و آفرینش این تمام عالم دنیا بمنین شر و محض بنا بر لطیفان  
 که مخفی است که مراد از ظهور نشان تو ابی و غفاری و ستاری است فلهو همین صفت غفاری  
 مایه کمال معرفت اوست از اینجا بفهم معنی این بیت قدی توان رسید که وارد است  
 کنت کثر احفیا فاحفیت ان اغرقت الخ و اینکه اینها عالم را همه خواص و غیبت  
 پیدا فرمود چنانکه بالا بوجه بوجه نشان داده شد هم ازین است که مایه عذر گناه برای ما  
 عاصیان جمیع نفسیان برای قبول توبه با گناه کاران مهیا باشد که بر حرکات و معانی  
 عالم خواب نهود و نسیان مواخذه نباشد و ترکیب نوعی تشریب و نسیان هم مخفی برای  
 همین حفظ تقدیم است که افعال سهو و نسیان بلا غم واراده لایق معذور دانستن

میباشد از اینجا است که در انزل هم همین عذر نسیان نبودن عزم بالقصد حضرت ابوالشیر  
 را معذور داشت تا برای توبه پذیری ما که کار این حجت باشد که میفرماید **فَقَسِي وَكَلَمْ**  
**بِجَلِّهِ** هر کار غیر و شریعت و اراده را مقدم داشته اند مثلاً کیسه زری را از  
 کسی گم شده بکدام مسکین محتاج بجا تقدیر رسیده باشد آن صاحب را هیچگونه اجر و ثواب  
 این عاید نمیشود که این اتفاق به نیت و اراده او واقع نشده است همچنان اگر  
 گناهی و عصیانی بلا اراده سهواً واقع شده باشد چگونه احتمال مواخذه چنان رحم الهی  
 خطایوش عذریوش تواند بود که تصدقش برین عالم ظاهر بطور انمویج ملاحظه شود  
 که یک قطره آب اگر بقصد و علم نشر خلق فرو شود صوم نمی ماند و کفاره واجب آید  
 و بسبب نسیان لاعلمی اگر خوش بکم سیر خورد و آشامد صوم بدستور است **فَاَفْهَمُ**  
**وَكَلَمْ** که چه تقدم با حفظ برای عذر پذیری ما که با این محبت قبل از وجود ما عاصیان  
 تقدیم پذیرفته که همه عالم را حوائج غفلت پیدا کرد و نوع بشر را از سهو و نسیان ترکیب  
 داد و بسا این عذری برای ما از ابتدا همین سهو و نسیان است که بالا ذکر شد **فَقَسِي**  
**وَكَلَمْ** هر گاه ما اینکه همین عذر نسیان بنهائ **فَتَاكِ عَليْكَ** عذر توبه حضرت ابوالشیر  
 پذیرفته بهترین معامله سنت ابایی را برای انبای او ماطلوع آفتاب از مغرب توبه باز داشت  
 علی العموم بوعده های سوگند و متواتر موفق فرمود که صد بار اگر توبه شکست باز آید بلکه از عا  
 کمال جوششان توبایی و غفاری برای منصرفت گنایر منصوصه هم حکم توبه و وعده مهر  
 است و چه وعده که فقط بر عفو گناه اکتفا نیست بلکه در بدل سنای حسات را  
 قایم میکند پس بهتر و خوشتر ازین کسر مخفی چه نعمت تواند بود و اطلاق لفظ کسر مخفی  
 چه قدر برین صفت توبایی و غفاری زیبا تر است چنانکه آتش در سنگ مخفی است

که بدون تحریک خفایا توبه و دامت این آتش مخفی بر نمی آید که اصل از سنگ خراشه از  
 زیر زمین بدون شکستن کافرن بر نمی آید آتش که نشانه قبر و بدای است از صد آتش  
 از سنگ بجوای این کفر خفیه که محض نورو حمت و مغفرت است بدای اشک توبه و مذمت  
 آتش قبر را نشانیده و در آتشها میسوزد که سوخته نوری و غفور و مغفرت تبدیل است  
 را بحیات نوری و میفرماید و الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یؤمنون  
 النفس التي حرم الله بالحق و لا یؤمنون و من یعمل ذلک لیس انما یفعل  
 له العذاب یوم القیامة و یحذف فیہ ما کما لا من تاب و امن و  
 عمل عملا صالحا و انما یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان  
 لله غفوراً رحیماً و من تاب و امن و عمل صالحا  
 فانه یتوب الی الله متبائلاً بالآثار از نیمه کمال نشان مغفرت تواری  
 ازین آیه کریمه توان یافت که باعث توبه و ایمان مایه مغفرت و بخوانش خوشی می  
 نه که قائل حضرت حمزه علیه السلام نعم نادرا ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بده است  
 له نشان نزول این آیه کریمه عین است که میفرماید قل الذین آمنوا  
 علی انفسهم لا یقبضوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب  
 جمیعاً انه هو الغفور الرحیم آخر کار به بین توبه و ایمان برین علم ظاهر  
 بنیان اثر قبول توبه ظاهر شد که بخیر و خوشی در زمانه خلافت حضرت صدیق خلیفه اولی  
 لله عنه بودید که اب که بعد ان حضرت صلی الله علیه و سلم معاذ الله و حی نبوت که بود  
 همان حربه بیان گشت که حکایت او معروف و در کتب سمر زکوار است پس این  
 نمره یک توبه است که با همه گنا عظیم و چه گناه که قتل نفس و چنانچه نفس که عم مهران بر



خدا صلی الله علیه و آله در همین کارها نشانه را بشرف اسلام و قبول توبه با نیام رسانید  
 تکلیف که مومن مستقیم همین که بداند است گناهای گذشته معصومان از ایت برودن است  
 آمد و اشک ندامت از چشمش فرو ریخت آن دریای رحمت که مخفی که مراد از شاخهای  
 است خود بخود جوش میزند چنانکه بالا مذکور است از پیغمبر عام سعدی علیه الرحمه در بیان  
 گلستان از حدیث قدسی بشارت میدیاد که میگفتی لقد استخفیت عن عبدی  
 فلیس له رب غیری فقد غفرت له که گفته شد که چون هر که در  
 گناه بشمارد بگریزد و در گش از راه کند شرم از جرمش آمرگاری که مومن لطف  
 خداوند گناه گنهیده کرد است و او شرمسار و فایده اینکه انکه بر صلیت حکمت  
 عالم غفلت و ترکیب مع بشیر و نسیان بیان کرده است که سبیل سخن ذکر و فواید  
 توبه و استغفار و تورات آن بمضامین ترغیب عالم و تحریص عالم بقدر ضرورت مقام  
 و روحانی خاصه بکنج تمام بار تمام رسید گر جان سخن همین است که هیچ مضامین ترغیب  
 توبه و فواید و ثمرات توبه زیاده ازین ذکر فقر و کسب ميسوطه اخلاق و قرآن حدیث  
 به بسط تمام مذکور است مگر گفتن و نوشتن و از کتب ميسوطه نقل بیان کردن  
 سهل است و کردن مشکل بهر کس که افتاده است میداند که هر گاه این نفس گسترش  
 از ایام نادانی و غور و جوانی که با دولت افتد از حکومت جمع باشد عادت معاضی صفا  
 بتقاضای نفس شهوانی جلی بمنزله طبیعت ثانی شده چنان گناه عظیم بر دل سهل شود باز  
 آرزای طبع بهشت خوف و ترغیب به ترک دادن یا مکان نفس بشری نمی باشد که  
 در چنین حال هیچ ایام طالع چنان میباشد که حال گفته شد باغ و بهار و مظهر  
 و ماه جام پر گریه توبه کند چه کند در چنین مقام به علی ندا کرد در وقت و حالت خود را توبه

۱۰ خلیل وقت از چمن بر لبست و بلبل ناز را زاده و مغان و ارمی میخ کلام بهار  
 و هم از همین جات بقضای وقت حسبال است که س که خلیل تا به خرم من منتویب  
 هر چو بخ و توبه شکستن و واباشد با ایم بهار و هم او بجای یوب با ص وقت است که س  
 دل تو چون لکن گزیده جای شکر باشد و در صورت خرم هر چه نوای رود باشد و انکه  
 حسبال و قال خود است باری نفس بشیر را سخی تدال همین حال است که در ایام  
 چنانکه افزدانی س و دل هوس گناه و بر لب بندین توبه با صواب یارت به علی  
 نو ظاهر که خشن وقت حال که در ایام طفی و جوانی با دولت حکومت هم جمع باشد خیال  
 و سخن واضح را به مجال و گنجایش می باشد تا آنکه مرتبه از نپید و نصایح گذشته توبت بقید  
 بند و بستن است و باقی خود رسیدی که یاد ناه وقت و دستور عهد بهمن بهمن کار  
 شده که نکس را به حکم و ندرت از مقام نورش با کشند که چه میشود که نه غریب اثر  
 کند نه علاج و بس چنین حال کمال نصایح و غریب بر وجه تاثیر باشد که مرض از و  
 می آید و اگر گاهی بهمن صحبت روح مجنون همون نفس کار کرد که در میان حال حسب  
 حال سر زده از قضای جمله حاجت راحت آید کمال و در قضای حاجت آید  
 آفریند و این طلال است اندر آن حال که باشد از حلال و در آنجا ایت خواری ضرر  
 انجام و بال ملائطه بود که چنین مفعول الیه چه قدر و نعمی و بجا و بر تاثیر است که گزین  
 که بروقت و در همچو مضایق اند آتی طبیعت غلبه دل بجانب توبه مایل هم باشد  
 نور نفس و شیطان کار خود میکند که اگر انوقت توبه کردم که وقت ندانست و انابت  
 باز اگر نفس را تیرگی این حالت قادر نیافتم و خیال بر دل گذرانیدم که هر توبه کردم  
 و از توبه و حسرت کردم و ظاهر که نقطه می باشد و حسرت بخاطر خط کردن کار توبه شکی

میکند تکلیف که آهسته آهسته خدین اندیشیده و حسرت را قوت شد نفس شیطان که در سر  
 کجا خود است کاخ ذکر و نماز کار نوبت توبه شکنی رسانید و گاه توبه شکنی بر صیل گناه که این  
 توبه کرده ام غالب تری نشیند لاجرم توبه بیاورد که دانا نوبت بگناه عظیم توبه شکنی نرسد پس همچو  
 خیالات که نفس و شیطان از پیشتر کاخ خود میکند نوبت توبه رسیدن نمی دهند و اگر رسید  
 مضامین توبه شکنی با بر خاطر می آید که و غفور الرحیم و توب است عاقل و الله و قال الله  
 شأن کلام است صد بار اگر توبه شکستی باز آه پس همچو دانا شیطان دزدانیکه نفس  
 طالب تقاضای نفسانی غالب باشد کی مضامین توبه و انابت را بر دل جاگرد می بیند  
 خصوصاً حالیکه با ایام جوانی دوست و کامرانی هم جمع باشد زیرا که حضرت شکم بدولت متوجع  
 و نهیدی خود تو علم پذیرد که هر چه امراض فسادات گندم سبب بر شدن شکم پیدا میشود که عشق  
 مجازی هم بدولت همین گندم کی از امراض پیری شکم است که صاحب مال میفرماید  
 عشق آن نبود که در مردم بود چنان فساد خوردن گندم بود چنانکه مرض این عشق مجاز  
 از خوردن گندم و پیری شکم متعارف است همچنان بمقابل این عشق حقیقه از خوردن  
 ترک گندم و خلوص شکم بنظر طاهر و تحمل پیدا میشود که گفته شد باعث عشق مجازی و عقی  
 آگندم است و یک خوردن دیگر زما خوردن این در مردم است پس این خوردن ترک  
 گندم با وجود مهباهل بودن اگر قصد ناک باشد برای عشق حقیقه متعبر و اگر خلاف این  
 متروک گندم است نامعتبر نموده است که عصمت بی بی چادری است که گفته شد  
 بر ترز فقر هیچ نبود است و لای بد ترز فقر هیچ نباشد ملتی که اگر تارک است ظاهر الفقر  
 و فقر است و متروک و رو سیاهی دارین و دلتی و پس کا نفس و شیطان خصوصاً در  
 عالم جوانی و شکم سیری اینست که همچو مضمون توبه و انابت را بر دل جاگرد کند و مثل

نسید هند و ستان توبه انبیت کثیر حسنات و عبادات و ریاضات و مجاهدات را بدو  
 توبه با قبول نیست دل که خانه عبادات است اگر این خانه را آب توبه و انابت شست  
 شود و طاهر نگردد اگر عبادات کند چه کار یکشاید که اگر چه بپزند و بکشند و با سودمند نیست و  
 در صورت پیرهن در دست بند و اهرام حاجت نیست که همین غذا و استنشاق  
 بدین مضمون بخورد و آن فحشید که گفته شد قطعه در باب توبه فقه بجا اگر موش  
 و هم در و نیز در بر آورد و کشته آب هم بدان مقدار و اگر نه موش بر آرد و جلد آب کشند  
 نه آب چاه گهی پاک میشود و در نه با پس ای عزیز بگری اگر از گناه توبه چگونه پاک شوی  
 از عبادات بسیار و همین عبادت مکتوبه کافی است ترا چه توبه توبه بگری از هر دل کشی غم  
 که غلط فاسده در عهد چون فو کند و غذا شود و جهان مستحیل آخر کار به رتبه چه بر کرده است  
 پیرهن و عین است و اهرام عین بجا چون درستی و پذیرائی و اعتبار همه عبادات موش  
 بر توبه است و موانع توبه چنانکه بالا مرقوم شد ظاهر و باهر اند سودی آن همه موانع بگری  
 شبه مانع دیگر از سالکان بن بالاتفاق اند که مولانا حکیم سنائی خراسانی در کتاب گشت  
 منیر اینست هست مردی ز راه صدق یقین قطعی از سالکان شایع دین و کلام  
 بلامک مرد بود و هر بن مرد در نور بود و اول ترک توبه بیده چه به امید حیات باشد و چه  
 ترک توبه از غفلت چه به تمنای و محبت محبت و امر سوم گناه کردن چه کسی روزی و عباد  
 کرد و پس چون شبه توبه باین وجه و موانع توبه خصوصاً در عالم جوانی چنان قوی شد که باید که  
 تصور و حسرت قلبی که هر توبه کردم بنای توبه باطل میشود که خوف مواخذه و محاسبه  
 بدان تصور قلبی منصوص است که منیر بدوان تبد و اما فی النفس کما فی القلوب  
 محاسبه حکم به الله فی غیر من کما فی القلوب من یشتد و الله علیه و آله

پس چنانکه اینست بانیچه تدبیر و چهاره و چگونگی مضمون تو به برنج و قلوب و چنان حال خیال  
وقت غالب تواند نشست از اینجا است که کسی با همین طایفه مادت دراز و بار و نفس مانده  
که کتابی میجوید همین ظاهره و محاکمه روح نفس ترتیب یافت که با منش مرا فضا و قدر  
و کار بجای رسیده تا اینکه آخر کار مدوری مرا فضا حاصل گردد که کین بت رسیده عقل هم فضا  
نفس پس پاگردید و روح را هم بمقابل نفس محال سخن نگاشته و قریب شده که نفس اماره  
بر روح غالب آید که عاقبت کار را بنیسی بمقابل کلام محکم کنی بامداد و روح نیت و مفهومی  
معنی الکسیر علیک السلام گوید باشد و از سرند ترتیب تمام قول فیصل با صلاح ذات البین بیعت  
روح اجرا یافته که لطف اینهم مضامین روحانی بدلا خطه کتاب مذکور بردها کار میکند  
مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ فَيُؤْمَرْ بِهِ عَلَيْهِ فَلَيْتَ كُنْهٍ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْفَادُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ رَسَالَهُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْنَى النَّفْسِ دَمْعَانِ  
هم از ضمیر همان کتاب انفعضا و قدر با فضا هم مذکور و طبع و آمده است غالب که از خطه  
نماذج آن که اهل همچو مضامین حافی بوده اند معطل نموده باشند البته دیدنی فوید  
و نهمیدی و دل نهادونی بکاردل دادنی است پس مضمون قطع غدر نفس مستعد و رسمی  
شدن جهان نفس کش بر توبه و انابت و قیام و توبه بودش بر التماس توبه که تصور توبه  
بمذول غالب نشود و بنای توبه را بر دل باطل نکند بدون انهمان در آمدن مضامین  
آن کتاب بدین تحریر عیاله سر سری که مخصوص در بیان امر غفلت است بر دل کار  
نمیکند و سرین نکته تا که فرق بیان مفهوم معنی ثبوت علی و کائنات و زیاده بدل نمیکند  
باقضای این عقده اهم که از مدت بر دل گره بود کتابی جدا گانه از خاتمه این سلسله میبرد و در  
که طهر الاسلام نام تاریخی اوست پس اولاً صورت غسل طهارت باطن و دعای معینه  
آن که در همان کتاب مرقوم است و استن استن مقدم است تا خود بخود صورت انابت و

الترام توبه بیکت آن و ما بر دل قوی شود و کار بر دل آسان گردد و این فتوی و فتیله  
 حالیه هم از دست اگر نظر معنی خوانده شود غالباً بی اثر نباشد و بر دلها کار کند که در وقت  
 مناجات نظر بر معنی مقدم است مناجات حالیه این نیست فافهم و تذکره حساب  
 هر گناهکاران است ۵ آن که گری که گفته ربی به سبقت جنتی علی غضبی به منکه مشرک  
 نیم توی غفار به گری بخشی مرا بر روز شنباه چه تعجب نشان غفاری به که اینست سخت شوری  
 که چونیم حرم از حدش ما باز یاد آورم معاصی خویش به در تها سیکه عم محال بود و درین  
 ندامت چگونه حال بود پیش جنت و بال خواهد بود به چه قدر انفعال خواهد بود و اینکه  
 در حال حضرت حال است به در بود عکس این چه احوال است به بی علی نمکه به بر گریه  
 لا انظر کلم ازین ایما است به گریه باران بود مونث تر و دانه افکند نیست تروا گریه فرغ  
 ماقبت بود دنیا به گریه کارم چه بخورم آنجا به لاجرم هست ناگردد بر زمین به که همین باشد  
 تدارک این به آن کنیم کار اندرین عالم که نه حسرت بود در آن عالم آه اینهم که اختیاری نیست  
 شدنش خبر بفضل باری نیست به اینکه نفس من است در سنت به همه جان من است در  
 که به حکم لیساکه و اقیدا است به ایک عجم قبول تو شستی است به کنی تابه بیکت قبول  
 چه بر آید ازین غلوم و جهول به میکنم هر چه آیدم از دست به از تو بگویم نفعی کم است  
 کن عطا چشم دیدن خوشت به که فردا فردا شود نپشت به فرض که روزم که دلالت تو  
 همه پوشی نشان ستاری به لیک انم یقین که میدانی به چه کنم آه زین پشیمانی  
 منکه مجبوم و نوی مختار به پس زرد ستم خیانت گری به که ندامت تحمل شوم فردا  
 پیش تو تنفصل شوم فردا به این ندامت اگر کشم امروز به که فردا کشم بجهت خود  
 پس ندامت که هست حصه به بهین مایعیش رب بزمین به که نایب توبه بر و آورم

آب از انگ خود بخورم \* این ندامت اگر دهم خودم را بکار آیدم تو خود را  
 چون مانند استطاعت حصیه نه تن مانند طاقت حصیان \* و چنین حال توبه قسمت  
 که زیاده چوری است عین است \* غضب است این غضب که میزد \* کرم توبه آه واد بلا  
 باز امید خودم ز گناه \* چه طاقت بود مساز الله \* منکه تخم بدی همی کارم  
 بر نیکی چگونه بردارم \* ای که توفیق توبه بهم نهد \* بی تو آید زین چگونگی دست  
 من ضعیفم نفس خود مغلوب \* ضعف الطالب است المطلب \* منکه مجموع اختیار است  
 بفعل الله مایشاء گوا \* فعل هم از تو اجر هم از تو \* عفو هم از تو جر هم از تو  
 عمل و توبه را به نسیق \* بنما بعد ازین بره تحقیق \* خود عمل کن دست ازین  
 خود کن آن روز از جزای تو \* من سوالی که کرده ام از تو \* اینهم از تو قبول هم از تو  
 هَلْ كُنْتُمْ لَكَ يَا وَهَّابُ تَبَّ عَلَيْكَ يَا لَكَ الشَّوَابُ پس همچو مناجات طلب  
 توفیق توبه از تو اب الرحیم است و لفظ تَبَّ عَلَيْنَا همین معنی دارد که بدون توفیق او بار ده  
 و اختیار خود توبه درست نمی آید بخلاف لفظ تَوْبَتُ عَلَیْهِ که بار ده و قصد از جانب شکم است  
 شرح این معنی بس از است که کتابی جدا گانه درین باب خاص از خانه این سینه نامه  
 بر آورده اند که طهر الاسلام نام دارد ذکرش بالا گذشت <sup>فَلْيَنْظُرُوا</sup> اینجا که سخن از بیان <sup>تغلبت</sup> <sup>تغلبت</sup>  
 می رود که افتاد سخن توبه افتاد اینهم که امر هم بود مصلحتی نبود لاجرم بقدر ضرورت  
 بمقام عثمان چنانکه کشیده ام اکنون که سخن بر مصلحت رسیده باید شنید که چون خود نیست  
 شد که این عالم محض خواب است و صفت خوابان است که آنچه حالت خواب در  
 مرکب معاصی اقبال زنا و سر قهر و فسق و فجور و قتل نفس و گرگداز و سرکشی بده کند بعد بیداری  
 هیچ در شرح از او مواخذه نبوده است و حدود قصاص شرعی سر و دزد نمی آید بخلاف

این اگر حسنت و عبادات را مثل ادای نماز با رکعتی است یا ادای حج بشماره ایها  
یا زیارات عبات عالیات یا شہادت رویای آنسر کانیان صلی اللہ علیہ وسلم و عالم  
رویا مشاہدہ کند تا ثوابات و برکات و ثمرات و تعبیرات نیک آن بی شبہ بعد بیداری  
ہم عابد حال بودن مسلم است خصوصاً رویت آنحضرت صلی اللہ وسلم بالاتفاق است  
کہ فایده زیارت نفع الحیات می بخشد کہ در خبر است **مَنْ ذَكَرَنِي فِي هَذَا الْمَمَرِ كُنِيَ**  
**لَكَ لَحْمٌ فِي الْجَنَّةِ** پس ہمین معاملہ مال کار تمام حسنت و ثقیات و عبادات  
کہ درین عالم غفلت در دنیا واقع میشوند در آن عالم بیداری تصور توان کرد کہ جزئیات  
و عده های اجر و ثواب مودکہ و متواتر مخصوص موعود اند و در ثنات عفو و اغماض و کفر  
و وعید اند و عده چنانکہ گمان عالم خواب را در این نیا بعد بیداری در شرع مواخذہ نموده است  
ہیچان در آن عالم بیداری ہیچ گمان این عالم غفلت را بعد رسو غفلت و نسیان کمتر  
مواخذہ و اکثر در کفر و اغماض و عفو و غفران است کہ آنجا وعدہ و انجا وعید است  
و فرق میان وعدہ و وعید خود معلوم است کہ دھای وعدہ بالقر و مسلم و یقینی است  
و در وعید تخویف است کہ وفایش مسلم نبوده است کہ در صورت توبہ ہمہ عفو و عفو کہ  
ہمہ سیئات مبدل بحسنات میشوند کہ آنہ فرانی بدین پیشارت بالاجر قوم است پس  
این جلوه همان غباری و توہلی است کہ مخفی عبارت از عمل است بمطاعت  
ہمین نظیر درین خوابهای عالم غفلت ہمہ ہمین معاملہ میرود کہ عبادات و سیرت این بای  
نوابہای دنیا را نتیجہ و ثمرہ و تعبیر نیک در بیداری درین دنیا حاصل است و سنات  
نوابہای حج مواخذہ و قصاص در دنیا نبوده است کہ بعد از خواب غفلت و صورت توبہ  
معذور میدارند چنانکہ آدم علیہ السلام را هر چند بعد رسو و نسیان معذور داشتند کہ



فَتَسِيءُ لَكَ بِحَدِّكَ مَعْرُوفًا عِبَارَتِ از آنست که توبه هم مقدم بود است که قنای علی  
اشارت بآنست بپیشانی آن که مخفی توان دید که خطبات این عالم خواص غفلت و  
نسیان مغفوره معاف داشته اند و حسنات عبادات از اجر و ثواب محروم نه داشته  
و بهین مصلحت و حکمت این دنیا عالم غواب است سر غفلت آفریده اند ما که گمان عالم غفلت  
را حجت غدر و نسیان میا باشد و آنطرف برای ظهور که مخفی که عبارت از نشان قیامی  
و مخاری است حیل پیدا شود علاوه خود ظاهر منصوص است که هر حسنه و خیر که در عالم  
ظاهر از دست انسان ظاهری شود به از دست که منفراید با اصابا که امر حسنه و خیر  
لله تعالی سعدی است اگر از وی نه توفیق خیری رسد یکی از بنده خیری بخیری رسد  
بمقابل این هر سدی که از نفس بشر ظهور می رسد خود ظاهر است که از نفس بشر است  
که مرکب بشر است لا نفس علیة العقل و ما اصابا که شیء فی نفسیه پس در صورت  
حکم عدل و انصاف چنین است که بر افعال حسنه مر اجد و جز نیا شده که فعل من  
عیست بلکه فعل اوست و پرستیات بالضرور مر ائنه و ارفع یرا باشد که از نفس است  
اما این محض مصلحت انظار همین که مخفی است که بجای عدل و انصاف فعلی عباد  
را که منفراید که گفته شد بدی من میگویم آنرا نقطه از توبه می بخشی که گوی خودی اجر  
بهین و چند موجود است که بجا عدل است و فعل و رحم و حلم و رافت محض است  
همین لطف و کره هایت مر گسختن فرمود است و لایزم چنانکه درین عالم مثال آنچه  
بدین خوابهای کرده و معیوب متوحش و کباب مر و بان زمانه بینه نه و خیرات  
و توبه و استغفار بتلافی نخست خواب تعبیر میکنند همچنان است که با بهی کباب مر  
معاصی بعد توبه ازین جهان فتنه خطر کرده اند که ملاقی شام معاصی و کباب مر و

این عالم خواب میکند که بمنبر که صدقه و خیرات اصلاح خواهمی مکرده نماید از اینجا است  
 که فضایل و مرتبه و فوائد توبه و استغفار اندکی از بسیار بالاییان کرده شد و طریق  
 آن آنچه بتقای غیبی با امتحان خود رسید و در بیان کتاب ظمیر الاسلام که ذکرش بالا  
 گذشت از خامه گذشت که **لَا تَكُنْ مِنَ الْكَافِرِينَ** که چون بفنا و فطانت  
 کمال محبتش با ظهار که نفسی تقاضا نمود تا سبب برای اظهارش در کارشند که ضرورت  
 برای اظهار آن باشد زیرا که لذت طعام در گرگشتگی و لطف آب سرد و شیرین در  
 تشنگی است لهذا میدارد که این عالم غفلت و نفس بشیر و شیطان بجهنم شمر و فریاد  
 که ظاهر است ضرورت را قضا و ما هر قدر که شدت تقاضای جوع و عطش زیاده تر است لذت  
 آب سرد و طعام لذت بدیم زیاده تر است چون درین تلذذ و حظوظ نفسانی فسادات  
 بسیار است که فساد گندم عبارت ازین است پس ایجاد فسادات غذا که هر گونه  
 غلبه امراض جسمانی است برای اصلاح و علاج این هر گونه ادویات از نباتات و  
 جمادات و معدنیات پیدا کرد برای آنهمه امراض روحانی که درین عالم خواب و تشنگی  
 و شیطان تولد میکنند فقط یک دوا ی کامل و جز و مفرد و فرد و احد است کافی و  
 وافی نمود که نامش توبه است اندکی از صفت توبه که بالا گذشت گفته ذکر را تا اثرش  
 که انوقت بر دل وارد نشد نیز شنیدی دارد که هر عاود و واراد صورت استعمال و پیش  
 اثرش و فایده اش مرتب میشود بجلایان مجرود و احد که تاثیر این بر تمام امراض مہلکه  
 روحانی و شمر در نفسانی و فسادات شیطانی قبل از استعمال بحمد قصد و اراده همین  
 که نیت توبه در دل گذراند بگوش دل شنیدی و دل نهادنی بلکه دل و ادنی است  
 فایده یکی از تاثیرات توبه که فقط بر نیت و اراده توبه مرتب میشود اینست که چنانچه

صحیح بخاری و مسلم در کتاب مشارق الانوار مسلم الثبوت است که آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم میفرماید که شخصی ابو سعید نامی در زاد یکی از انبیای سابق بود و نه  
 کس را بگناهی قتل کرده برگزیده آن خود نام شده باراده توبه پیش علم اهل زمین رفت و  
 بجانب راهب آن مانده رهبری کرد آن قاتل پیش راهب رفته حال قتل خود و  
 کس را نمود گفت که توبه من قبول است یا نه راهب گفت که قبول نتواند بود آن  
 قاتل را تاب ضبط نیاورد فوراً راهب را قتل نمود که گلی مع این راهب صد کس را بگناه  
 کشت ای پلید در تقیعام سر اسری نباید گذشت و ریاض که این را بد راهب وقت  
 باهمه زهد و ربانیت و تقوی و مهارت که راهب وقت بود مخض مجرم همین بحرف  
 که در قبول توبه چنین جرایم سنگین واجب القصاص که حقوق عباد و خون های ناحق بود  
 استبعاد کرده بود فوراً قبل رسید از اینجا بمرتب نشان توبایی و غفاری توان رسید که در  
 چنین وعده شبه و تره کردن جهان نمره دارد احکامیت که آن قاتل خونین پیش راهب  
 و گرفتار توبه برسد که با اینهمه جرایم امید توبه پذیری بوده است یا نه گفت نعم یعنی می بود  
 است این در گه او در گه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شستی باز اقامه ای که  
 رهبری کرد آن مجرم را بجانب کسانیکه در عبادت خدا مستغرق بودند به نظری که از  
 جانب خانه آن عابدان خدا پرست بجانب خانه خود رجوع نمکنی که زمین معصیت است  
 آن مجرم خونین بدین رهنمای باراده توبه بجانب نبرگان این روانه شده که بمیان راه  
 آن قاتل مجرم را قبض کردند و آنجا ملائیکه عذاب رحمت و رسیدند و باهمه رحمت  
 کردند و ملائیکه رحمت گفتند که انیس به نیت توبه میرفت که زنگش و فکر و آن غافل  
 قابل التوب را که در هر حال نظر بر نیق است لاجرم مستحق مغفرت و رحمت است ملائیکه

خواب بالعکس میفکند که آن نیت فقط اراده دلی بود که آنهم بوقوع نیاید و این مثل نفوس بعد  
 که اگر الکلیا بد است صد بار بوقوع آمده لاجرم بهر بطن مستحق عقوبات و عذابات و فزع است  
 اما اینکه در همان حالت فحاصت و فرسنگان درشته دیگر حکم عقاب بصورت آبی محسوس نمیشود و در  
 و در میان ملائک حمت و عذاب بطور ثالث حکم گرفته شده چنان حکم احکام یکسان حکم کرد  
 که مقدار و مسافت و مسعت زمین از مکان مجرم تا مکان ایدان از بابی به پیمایش  
 گفته هر جانب که مقدار طول بعضی زیاده باشد موافق آن حکم کرده شود و انطرف زمین  
 جدا حکم شد که از هر طرف خود را فراسهم و به جای توبه یا قریب و جانب معصیت را بعد کند اما اینکه  
 بعد پیمایش مقاسات بقدریک جب جانب توبه قریب یافته شد که حکم ملائک حمت  
 و ستش گرفته بر حمت حق رسانیده فقط پس معلوم توان کرد که همچو معاملات و ظهورشان  
 توبایی با اتم انبیای سابق بود و این مخفی و معلوم است که در اتم انبیای سابق صورت  
 قبول توبه سخت و دشوار بود که توبه ایست حضرت موسی علیه السلام مجرم گاه و پستی بدین  
 قتل از دست خود قبول نشد پس هرگاه که مرتبه نشان توبایی با اتم سابق باین پستی  
 است تکلیف که باین امت مرحومه که مشیت بر ذرات خامه قدرتش زیر بوج محفوظ حکم او فرم  
 زده است که **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَغْفِرُکَ** چنانکه بجای خود و قصدیه مناظره گفته شد  
 بعد خمرات دیگر چون قلم آماده شده اجزای آتش سازد و رقم چون گیران \*  
 صحیح از هر حق امتداد **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَغْفِرُکَ** شوق نشد قلم از بیت حق مان تا هزاران سال متغول  
 است شوق ماندن قلم \* کاین شکاف خامه گویند از همین باشد نشان \* امت سب  
 بودند و رب او غفور \* چون نداده که **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَغْفِرُکَ** این را چنان \* پس قلم زده خاتمه قدرت  
 مینا این حکم را کی نصیب این رتبه شد بعد که پیغمبران \* و وحی سبحان الذی امر بما یجوز

چون رسید به جانب اقصی شد از بیت المقدس ناگهان در تلبیش از عرس گریه یک  
 درگذشت و قرب او تا قاف تو سید است او را می بدان آمدم بر اصل سخن که پیش  
 مذکور از مسلم و بخاری در کتاب مشارق الانوار که معروف و مطبوع است مذکور است  
 فلیتأمل ایستاد و محض اراده و نیت توبه به ائم انبیای سابق است خفیف که باین  
 است موعود در صورت وقوع توبه بمیراث ازان برتر است اسخاص که این عالم غفلت  
 و نفوس بشر را شرمض مایه فتنه و فساد بهین مصلحت آفریده تا سبب گناهی آدم شود  
 و خواب غفلت بدین مصلحت آفریده تا صورت توبه و استغفار گناهان عالم خواب غفلت را  
 اعتباری نباشد و بحیله توبه و استغفارشان توبایی و غفاری را جلوه دهد که عبارت از  
 گنه مخفی بهیشتان توبایی است و بسبب توبه و استغفار از گناهان عالم خواب جایی گرفته سوائی  
 از ریش گناهان همه سیدات را بحسنات بدل کند چنانکه تدارک کفاره خوابهای مسکونه  
 این عالم غفلت بصدقات و خیرات میکنند **فَقَدْ تَدَارَكَ كَفَارُهُمْ** تدارک ازینجا است که برای دادن صدقات  
 چه قدر تاکید است و اجر و ثوابات آن تواتر دارد **وَأَنْذَرَكُمْ أَنْ تَتَلَوْنَهَا كَمَا تَتَلَوْنَ الْقُرْآنَ**  
**وَلْيَعْقُوا أَعْرَاسَهُمْ** و در حدیث شریف وارد است که **الْصَّدَقَةُ تَقَعُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ**  
 اینکه اندکی از کیفیت و ماهیت حکمت مصلحت این عالم خواب اسرار غفلت نشان  
 داده شد اکنون اندکی از ان عالم بیداری هم باید شنید چنانکه بیداری از خواب  
 این عالم از چشم کشادن است همچنان بیداری از عالم از چشم بند شد نیست همین که  
 از چشم ظاهر بند شد آن چشم باطن کشاد پس باید دانست که مقابل این عالم خواب  
 آن عالم بیدار است چنانکه حق تعالی این عالم غفلت از چشم بستن بیداری از چشم کشادن  
 است همچنان بمقابل این بیداری آن عالم بیداری در چشم بستن است و در خواب

در آن عالم بیداری صورت نمی بندد زیرا که عالم بیدار است بگفته شد **ع** بخواست و  
 و بازی بسر مردم همه عمر و چشم بند شود آن زمان شوم بیدار و نمونه اش در همین دنیا  
 به بین که تا زمانیکه این چشم ظاهر کشاده است تمام دلی و طبیعت و حواس خمسہ بجز باری  
 همین ظاهر مشغول متعلق است همین که این چشم ظاهر بند کرده بسیر باطن متوجه شوی آنوقت  
 باطن میکشاید بگفته شد **ع** اسیر لذت تن مانده و و گرنه ترا چه عیشها است که ملک  
 جان همیانیست پس همچنان هرگاه که قطعاً این چشم ظاهر به برده موت بند شد آن  
 چشم باطن خج و جود کشاده شد و بوقی ازین خواب غفلت بیدار شوی در آن عالم بیداری  
 و هوشیاری از دو حال خالی نیست با آتش حسرت است که مبر روح دول کار میکند  
 و فریغ عبارت ازین است **نَا مَرَلِلّٰهِ مَوْفِقًا اَللّٰهُ يَطْلُعُ عَلٰى الْكَافِرِيْنَ ط** صفت  
 این آتش است که از چشم بدن کاری ندارد کارش خاص بر دلها است یا بمقام این  
 راحت جنت است آن راحت و جدائی هم بر دل کار میکند که به بیان نمی آید **ط**  
**فِيهَا كَاكِهٌ وَ لَهْمٌ مَّائِدٌ مَّعُونٌ سَاكِرٌ قَوْهٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِ** نشان این راحت است  
 و مفهومش **لَا تَكُنْ لِّلْغَلَبَةِ** بر اینهم مزید است و بر اینهم نخبه مزید کرده اند نفس بشیر را بر این علم مزید کرده  
 و هنوز از دیده دل چمنی کرده اند که میفرماید **فَاَلَا تَعْلَمُ تَغْلِبُكَ نَفْسُكَ مَا اخْفَىٰ عَنْكَ مِنْ قُوَّةٍ**  
**اَعْلٰى** پس این مصورت بعد چشم بند شدن ازین عالم خوابان عالم بیداری  
 مسلم است و آنچه در صفت این عالم غفلت بالاند کور شد که سخن و پرواز امروز با دینی آید  
 در آن عالم بیداری خلف این است که هر جزئیات این عالم غفلت تا متر با دست این اندکی  
 به بیان واضح بگویم نفس المدعا و خاطر نشینند لاجرم گوش دل باید شنید که آنچه از حال  
 این عالم غفلت بالا پوخته شده بند خود معلوم است که پیدایش ارواح ازلی نیست

درین عالم اجسام و نفس تن که چند روز گر قرار است محسوس محسوس که فقر و فقر و کسب  
 اخلاق عموماً و در تصانیف حجت الاسلام ابو حامد محمد غزالی علیه الرحمۃ مثل زبیر الاخره و  
 منہاج السالکین و احیاء العلوم و کیمیای سعادت خصوصاً و فیض تراست محتاج بیان  
 نموده است و اینهم معلوم و عقیده همه ما است که روح را فنا نموده است بعد از  
 ازین نفس تن بحیات جاودانی نمیرسد پس بتأثیر این عالم خوابی روح نیست که  
 هیچ از این عالم سابق یا ندارد که قبل آمدن درین جسم خاکی کجا بود و چه حال داشت چگونه  
 میگذرانید اینک مرتبه پس بلند و بالاتر است کسی را بسبب کمال غفلت از حال تنگ آمد  
 و ایام شیرخوارگی و صغر سن هم هیچ یاد و خبر نموده است تا اینکه سخن و نوحی امر و زیادت  
 و شعری که من و گفته ام خوب یاد دارم یا او را در وظایف که هر روز و روز و نوک زبان  
 بعض وقت چنان سهوشود که هر چند یہ فکر و غور را بدینم هرگز نیاید نمی آید و بر دست دیگر  
 خود بیاد می آید این صورت غفلت که بهر منظر بر هر فرد بشر درین عالم غفلت ثابت و متحقق  
 است محتاج شرح و بیان نموده است کسی را که اندکی هم از این عالم بیاد و مانند  
 درین عالم نماید بقول سعدی که است از ازل همچنان نشان گنجش بفرافا  
 در خوش بکسی را درین نرم ساهر دهند که داروی بهوشش و دهند و منتهای  
 کمال غفلت اینست که اگر کسی فراموشی ویر ذره این عالم را یاد و بداند که شام و بجه وعده و  
 آفران کرده بودند البته بیاد می تواند آمد مگر فراموشی ویر ذره آن عالم را اگر یاد هم بداند که بود  
 در عالم ارواح بر ذرات است با تو چنان وعده بمیان آمده بود هر چند به تمام عقیدت تسلیم  
 تصدیق میکنند مگر بیاد هرگز نمی آید تا اینکه به تمام تصدیق و حسن عقیدت میکنند بیاد  
 چه میکنند که ما بمیان کوی دلداریم الخ یا مرغ شاخ درخت لا هو تیمم الخ مگر نشنیده

که صورت و نقشه آن کوی دلدار و آن شاخ درخت لاهوت اگر بادی داری بیان کن که چگونه  
است تا از این خویش تو اندگفت باری آنچه در کتب تعالیه دیده و شنیده است بیان تواند  
کرد و از یاد خویش زبیا که اگر بایش بودی هوش گفتن این نظم نمودن درستی ذریع  
کجا بودی کانکه خبر شد خبرش باز ماند پس اینکه حال این عالم غفلت صبح ظاهر است  
بر هر کس میگذرد هر کس میدانند اکنون بمقابل این آل عالم بیداری بایستند که بجز  
بند شدن چشم حیات از برده مرگ عالم بیداری است و آن عالم بیداری دهوشی  
یک یک حرکت و سکون یک سخن نیک بدو هر خریات خورد و نوش این عالم خواب  
تبصره تمام با خواب آید چنانکه خوابهای این دنیا بعد بیدار شدن اکثر آدمی باشند که بیا  
میکنند و تعبیرات میجویند و کارهای درین بیداری دنیایمی کنند و در عالم خواب هرگز یاد  
نمی مانند شکی از غریبه و اقربا و دوست اشنا را در دنیا بعد مرگش بخواب بیدار گز  
بایدش نمی آید که از مرگ نکلس سالها که گذشته اند که خود گور کفن کرده و فاتحه بر قبرش خوانده  
اکنون چگونه زنده خوش خورم سخن میکنند زیرا که اگر از حال مرگش در عالم رویا بایش  
آمدی البته متعجب شدی و از حالش پرسیدی که ترا از دست خود گور کفن کرده ام اکنون  
چگونه زنده بدستور نشسته ام این خواب بیننده بیدار شد همه حکایت خواب که با مر  
سخها گفته و شنیده بود و تا متر بیا و است پس اینمضمون نمونه است ازین که مضامین  
عالم خواب بیداری یاد میباشد مگر مضامین آن عالم بیداری درین عالم خواب که پیش  
دیا است چگونه یاد تواند اندازد این نمودار صریح که موافق عقل است عقل هر درسی می  
اکنون نقلاً از قرآنی هم بایستند که او تعالی جلشانه در صحف غیر خبر میدهد که از این  
میوه های بهشت خورده و مخطوط شده با یکدیگر خواهند گفت که این میوه مثل انما و یا



خوابیا انگور بوده است که در دنیا مثل این میخوردیم **كُلُوا وَشَرِبُوا مِنْ ثَمَرِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ** **قُلْ هَذِهِ سُبُلِي** **أَنْتَ تَخْتَارُ**  
**مِنْهَا مِنْ غَيْرِ قَهْرٍ قُلْ هَذَا الَّذِي رُبِّقْنَا مِنْ قَبْلُ** یعنی این در بهشت  
 هرگاه از تو که در میوه های بهشت خواهند خورد باید که خواهند گفت که **هَذَا الَّذِي رُبِّقْنَا**  
 میگویند یعنی این آن میوه است که پیش ازین دنیا میخوردیم پس اگر هر خیراتی این دنیا  
 در آن عالم بیداری یا ندانسته باشند چگونه میخوانند؟ در بهشت تداوید کرد از اینجا است  
 که در آن عالم بیداری یک مقام خاص برای معرفت و شناسایی و گفتگوی هر یک  
 معین است گفتار اعراف است و چه تسمیه اعراف همین است که باید که تعارف شناسا  
 باد در آن مقام می باشد که میفرماید **وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ بِحُكْمِهِمْ** **وَسَمِعُوهُمْ**  
 یعنی ندا خواهند کرد اصحاب اعراف آن مردان را که خواهند شناخت آنها را بیدین  
 چهره باو میشانیهای آنها را میفرماید **وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ النَّارِ** **وَنُفِثَ فِيهِمْ**  
**وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ** یعنی ندا خواهد کرد اعراف به بیان همین شناسا آنها را  
 بعد که گفتگو های یکدیگر است که تمییز میان نبوده است بهم از اینجا است که میفرماید  
**يَوْمَ مَعْدِنِ يَتَذَكَّرُ الْأُنْثَىٰ لَكَ نَارٍ كَذِبٍ** یعنی در آنوقت انسان از خواب غفلت بیدار  
 شده بید پذیر خواهد شد و کجا مفید است در آنوقت بید پذیری برای او و توبه وار است  
 که در آن عالم بیداری هر یک از غفلت های این عالم بیدار شده بکمال حسرت خواهند گفت  
 که **يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ عِلَّتِي** یعنی ای کاش که باز دنیا زنده میشدم که ترک معاصی و توبه نمود  
 بتلافی همه غفلت ها تا اگر یکدم پس اگر نافرمانی و غفلت های این عالم غفلت و ترک  
 عبادات و حسنات از غایت غفلت در آن عالم بیداری یکدیگر بیا و نخواهند آمد و توبه  
 و توبابن چه خواهد بود که همین باید که نشاید که آتش حسرت است که توبه

دو رخ است همین یاد آمدن ناکامیهای دنیا و محرومیهای از نعمتهای دنیا بدین نور  
 و جویهای میوه های بهشت فایده وصل بعد چنان ولذت آب و طعام و گدازه سنگی و تشنگی  
 خواهد بخشید که آتش بهشت است پس عذبه ترین حکمت و مصلحت الهی و غنچه های این  
 عالم خواب هوشیاری های آن عالم بیداری صریح تر این است که لذت آب طعام و گدازه  
 و تشنگی است چنانکه قدر وصل بعد چنان قدر صحت بعد بیماری و قدر عافیت بعد مصیبت  
 است پس در دگر تشنگی و در صورت ثانیایی میباشد که در صورت یابی بعد از  
 همین آب سرد در سر ظاهر است و در حالت مایابی قدرش در گدازه با هر چنان  
 وصل معشوق و در حالت امتداد مدت وصل ظاهر که در صورت و قرب زین نفرت میشود  
 حتی که مجنون هم لیلی را بعد امتداد مدت وصل پس از سه سال بعد کج طلاق داده  
 که در مدت وصل شب روز سه ساله آنقدر سیری شده بود که نوبت طلاقش رسید چون  
 بعد طلاق کج لیلی را دیگری شد و این مجنون قراق و جدائی قطعی واقع شد باز همان تشنگی  
 سابق بسبب مایابی همچنان جوش زد که کار بدیوانگی و بادیه گردی کشید انیمه یابی  
 پیمای او و جنون او چنانکه معروف است بعد طلاق لیلی واقع شده است که آنرا کار  
 بکمال سمی و کوشش های ابوحنیفه فرزند خلف حضرت صدیق اکبر رضی الله عنهما و  
 کمال تقدسات حسن تدابیر حضرت امام حسن علیه السلام از شهر ثانی طلاق یافته بود  
 بنکاح مجنون در آنکه هر چند این روایت صحیح خلاف ثنویات متعارفه است مگر صحیح  
 همین است که یکی از شعرای متأخرین که تخلص نامر است از این مخبر عربی محض  
 بنظر صحت روایت با وجود بودن ثنویات کثیره از استادان سابق خوش نظم  
 کرده است و وجه نبودن این روایت صحیح در ثنویات او استادان چنانچه

که در آن فتوایات نظر بر بیان شورش با حق بوده است نه اظهار رنج و اندوه  
 شنوی زلیخا جامی که پنجاه عجایب ربهای الهی صورت ملاقات پدر و سجد کردن  
 و مصاحبه و عفو و استغفار برادران و شناسای همه گیر میان برادران اتهام دزدی  
 به برادر حقیقی بابت چایه کیل زرین که تصحیح و تفصیل تمام در سوره یوسف واضح تر است  
 هیچ از این مضامین در زلیخای جامی منظوم نبوده است بخلاف این حکایات  
 شورش و بتقراری های زلیخا که در کلام الله نبوده است بجهت مبالغه شاعرانه و قبح  
 بوده است که محتاج بیان نیست از اینجا است که حال همه فتوایات عاشقانه و شاعرانه  
 لیلی و مجنون هم برین مخط توان نیست که عاشقان شاعران را بحقیقات چه کار  
 برآورد و لایبستی کنند آدم هر اصل سخن اصحاب که بدون رنج و چنان قدر لذت و  
 نبوده است کسی قیمت تندرستی شناخت که یکچند بیچاره در تب گذشت  
 پس هر نعمت و دولت این نیای فانی که زوالش در پی است بسبب کثرت و  
 اندک اعتداعارضی او قدر و لذتش در دل نمی ماند که بمنزله عادت میشود و کیفیت که  
 و لذت های آن عالم جاودانی که هرگز نیم روال ندارند پس در بهشت کثرت و افراط هر  
 که تصور کرده اند ظاهر و دوام آن نیز نقیصی پس اگر از آن سیری تسکین نشد اینهم ض  
 و کمال مصیبت و بلا است که چون مرض جوع البقر و استسقا با همه آب طعام سیر شدن  
 نتهای مصیبت و آزار است و شان بهشت آنست که در هیچگونه بلای و آزاری  
 نباشد که گفته اند بهشت آنجا که آزاری نباشد کسی با کسی کاری نباشد  
 لاجرم سیری و تسکین از آن نعمتها بهر منظر ضرورتی باشد که از لوازم بهشت است و  
 در صورت سیری آن لذت و قدر آب طعام که در گرسنگی تشنگی است و لذت و

بعد هجران کجا که عادت و سیری است که از خرید عادت در لودیات و سمیات و مسکرات  
 بطبیاع عادت پذیر تا شیر باقی نمی ماند که دو اسم از کثرت بد او منت غذا میشود و فایده و  
 کمتر می بخشد فکیف کان که ایس از اینجا فواید و اموشی غفلتها می این عالم غفلت که هیچ  
 از ان عالم بیداری یاد نمی نمایند و هم فواید بیداری می آن عالم بیداری که یک  
 از حالات و صلاحت و جرات این عالم بیا خواهد آمد بیدیه دل توان دید و نمید و فهمید  
 آری در ان عالم بیداری که یک از مصایب تکالیف و گسنگی و تشنگی و تهیدستی و محتا  
 و صدمات در هجران بیار بهاد هر گونه مصایب آلام این دارالحزن البلیات که ظاهر و  
 با هر پنج فرد بشیر و هیچ حال بقدر حال خودش از ان خالی نبوده است هر دم با و  
 یک یک بیدیه دل پیش نظر خواهند بود خصوصاً هنگام دیدن هر گونه نعمای حاصله است  
 بیا خواهند آمد که این همان نعمت ما است که در دنیا بحسرت آن می مردم و نمی آید  
 این با و آمدن لامحال فایده لذت وصل بعد هجران آب طعام و برقع و عطش نخواهید  
 که میفرمایند کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا ثُمَّ اسْلَفْتُمْ فِي الْآلَاءِ الْكَافِرِينَ یعنی بخورید و باشید  
 خوشگوار با بهره بعضی آن نعمتهای دنیا که نیافته بودید و رایا خالیه دنیا و محبت گذرانید  
 مدة العمر خود در دنیا و این با و آمدن هر نعمت دنیا از ان آیه که توبه است که بالآخر  
 است یعنی قَالُوا هَذَا الَّذِي كُنَّا نَسْتَكْفِرُ بِهِ فَمِنْ قَوْلِهِمْ هَذَا الَّذِي كُنَّا نَسْتَكْفِرُ بِهِ  
 شمه هم از لذتهای آن عالم از روح درین عالم غفلت بیا و آید یک ساعت هم زندگی دنیا  
 و بال جان شود و هرگز هیچ چیز از نعمتهای دنیا دل نه نشیند و اینها که و بار عالم غفلت  
 برهم خورد و کسار که اندکی یا و آمده است پیشتر حال ترک تجربه آنها بنجامه سپرده شد که  
 است از ان عالم بیداری بگوش و بفریاد قائل می در خروش و مرتبه بیا و عالم



پس همین قدر بیداری را که در نیال غفلت اختیار و امکانش بر کل است شریعت نام است  
و برای همین توبه و اجزای احکام شریعت یک لک بست چهارم یاد دین را که خواب آمده اند و  
طای را سخن فی العلم را بهای نیست بر نیم اگر بقدر امکان اختیار خود بیدار شویم و  
آنقدر در نیال غفلت بهوش باشیم که بدون توبه از چنان روییم مادر عالم بیداری تعبیرات  
همچو آبهای شکرناک خود ظاهر است لا جرم در نیال چنان رسیت باید کرد که خوابهای  
و نیک دیده در عالم از تعبیرات نیک بهره مند شویم چنانکه در عالم دنیا اگر خوابهای نیک  
می بینیم از بركات فترات تعبیرات آنی چنین عالم بیداری بهره مند شویم چنانکه بالا هیچ  
نام مذکور شد پس در نیال غفلت این بیداری ظاهر را که شریعت نام است همین احکام شریعت  
را از عبادات اعمال اگر حکم شایع درست بجا آورده امیدوارند است که باطنش را بظهور  
و بیدار کند و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُهُ** که باری باری  
ظاهر باطن یعنی کند ظاهر پس باریت ظاهر شریعت نام است طریقی غفلت  
و استغفار و غیره که در کتب فقه و رسائل مختصره نظم و شرا و وفای متعارف است محتاج  
بیان نبوده است شریعت بمنزله لفظ و عبارت است و باطن شریعت را طریقت نام است  
صورت باریت و غسل باطن از توبه و استغفار و تقوی و پرستگاری است که اندکی از  
تواید توبه و استغفار را یاد کرد و شد و طریقی دعای غسل باطن که هرگز خیال توبه و شکنجی بخاطر توبه  
و بنای توبه را باطل نکند در کتاب طایر السلام نشان داده شده و باطن طریقت را حقیقت  
نام است و باطن حقیقت را که حقیقت است معرفت نام است که شرح این  
بس دراز اندکی در کتاب مشاهده آنی که از غنیمت طایر لایان است اقامه این سیه نام  
پس شریعت بمنزله لفظ و طریقت بمنزله معنی و حقیقت بمنزله عا و معرفت بمنزله نفس

است مقام شریعت یقین است مقام طاعت علم البقین مقام حقیقت عین الیقین مقام  
 معرفت حق یقین است که عقل و علم را در اینجا با نیست که گفته اند این محبت بای که پیش  
 آمده است و عقل مفلس علم در پیش آمده است زیرا که عقل انسانی نذر باری حیات  
 و آنچه و حقیقت ناید آن خداست و چنانکه کار افتاده شیر از گفته که و گوید که عقل را بویست  
 و غناش بگوید و تحیر که است پس شریعت عالم ناسوت است که یقین اینجا در کار عقل  
 عالم ملکوت است در اینجا کار علم یقین است و حقیقت مقام صبر است که مرتبه عین یقین است  
 و معرفت عالم لاهوت است که عین عین یقین مقام عشق و محبت است که کار افتاده از  
 اشاره به همین مقام کرده است و اینجا ببال محبت پری و ذوق بمیان عشق و  
 محبت دراز است که اندکی بقدر مساعدت وقت و اعداد روح الارواح از خامه این سینه نامه  
 در کتاب نظایر الاسلام بر آورده اند شرح این بس دراز است این رساله مختصره بیان آن نمی  
 اندک از مرتبه و ماهیت مقام عقل و عشق در کتابیکه ما مش عقل و عشق است و نیز نشان می  
 محبت که از مقام عشق بالاتر است و در کتاب دستور المحبت از روی آیات قرآنی لطیف  
 ازین جا مه بر آورده اند فَلْيَنْظُرْ لَمْ تَكُنْ لَكَ بَدَايَةُ بَنَاءِ كَاظِمًا هُوَ دَرِينِ عَالَمِ ظَاهِرٍ بِرَبِّهِ  
 ظاهر است و بر همین کار نفس شهرامور است و هرگز معاف و معذور نخواهد بود و است که  
 بعد از آن شری که قضا و کفاره آن آمده از كَلِمَتِهِمْ مِمَّا اَوْحَىٰ سُبْحَانَكَ عَلَيْهِمْ سَلَامٌ  
 علیهم اعدا ربنا و بنیاد شکسته با و مرین هم بقدر احوال قبول است و زیاده از حد طاقت تکلیف  
 نبوده است که میفرماید لَيْسَ عَلَى الْكَافِرِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْكَافِرِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْكَافِرِ حَرْجٌ  
 الی الخیر پس هرگاه که این بنای شریعت موافق کتابی سنت درست شد کار  
 انسان با عین جا است و همین مانور و مخلوق است و همه دنیا و کتب آسمانی همین

احکام شریعت نازل اند چون در مقام شریعت قائم و مستقل شده مرتبه ایمان را که  
 از گردیدگی و محبت است بکمال رسانید بمقامات بالا که حقیقت و محبت است رسانید  
 کاراوست که میفرماید **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ**  
**وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ** که معنی در شعر کار افتاده شیر زردین نمط ضم کرده شد و هم  
 محبت انیس است که خود جذب از انیسو نیست و آویز را جمال فابو نیست و این دعا  
 برور بازو نیست و مانع بخشندای بخشنده و پس کار انسان بقدر اختیار و در مقامات  
 شریعت است تا امکان خود دوست از طلب نکند حاصل شدن مطلوب با اختیار مطلق  
 است که هر چه چسبیده شده خون ل در ره طلبی رود و به که از نا امید می افکند  
 و دل نباید درین ده از ردن و که نشاید بدست ره بردن و شرطی نیست و طلب در  
 و پس مثال دیگر در مقام شریعت نیست که هرگاه در طعام هر گونه مصلح و نیک و رغبت  
 بخت و غیره حسب شئور درست است که طباخ تا همین جاست همین شریعت نام است  
 و صورت و رستی این طباخ درستی ذایقه هم تقنی است این ذایقه را طریقت و حقیقت  
 نام است در اینجا نکته باریک کار افتادگان چنان یافته اند که همین طعام را اگر با دست  
 همه مصلح طباخ به تبدیلی به نیت تصرف و تغلب بخت هرگز ذایقه این بان به سر سه  
 که زن منکوحه خانه بکمال محبت در آتش نمک از دست خود می نبرد این نکته امتحان  
 رسیده را هر که خواهد بجای خود امتحان کرده گیر و پس کار ظاهر شریعت همین کار ظاهر  
 و کار باطن شریعت کار دل است که نمانش محبت است پس عبادت محبت و کار است  
 نه بطور عادت آبا بی و رسم بدی گفته شده این طاعت من که عادت آبا بی است  
 و رسم بدی بود عبادت نبود و اگر طبع بهشت طاعت کردم و این خود غرض من



است طاعت نبوده و در خوف مستغرق بود طاعت را به جبری حرکت بود اراوت  
 نبوده باین خوف طمع اگر بود فرو رست و گو فرو بود ولی محبت نبوده و در خوف حجاب  
 و طمع وید اراست و التبه بجز کمال غفلت نبوده آن خوف طمع که خوانده در قرآن  
 اینست مراد با زینت نبوده از اینجا است که میفرماید **وَ اذْخُلُواْ فِیْهَا وَ طَعْنُواْ**  
**سُرْحَمَةَ اللّٰهِ فَرِحَ الْکَافِرُ مِنْ حَبْسٍ** پس این آتش عشق و محبت را بریده شرعیت  
 پنهان کردن از هر دریات این عالم غفلت است و اگر درین پرده شرعیت ضبط  
 کردن نتوانست تا مثل منصور شمس تبریز از احکام شرعیت مرفوع القلم شده این  
 عالم غفلت به رحمت یا مبتلا شد و بر تیراز یا به شرعیت تا دیب یافت که حکایات  
 آنها معروف اند پس اگر هر فرد بشر همین هوشیاری باطن مکلف باشد با همه کائنات  
 این عالم غفلت بر هم خورده از اینجا است که هوشیاران و انبیا هم بر عایت حفظ این  
 عالم غفلت درین پرده شرعیت دیده و دانسته غافلانه تغافل بسر برده اند و قول  
 فیصل در مقام از مضمون این قطعه موزون توان فهمید که گفته شد قطعه در بیان  
 طریق بسر بردن در عالم غفلت و قناعت کن فقط بر شرع گردید و این خواسته  
 که **اَلَا اِلٰهَ اِغْنٰهُ عِبَارَت** از همین باشد و اگر چیزی دیگر خواهی بیاد عالم دیگر که گنج  
 عشق و کار است ماقبل چنین باشد و جهان هم یک مکان باشد بر دو لبین است  
 و بود اهل خدا ماعقل که مشتاقی نکین باشد اگر عقل حکم شرع ساقط میشود از وی  
 که عقل شرع ظاهرین محسوس و درین باشد یقین علم یقین عین الیقین شد استهائ  
 مقام عشق زین بر بر بوجوه یقین باشد چو عاشق کلمه در بر شد که شاع حکم فرماید  
 بجز با خود و یا من نه آن باشد نماند بود و شرع هم تکلیف ما باشد خودی بانی

خودی همچون دروغم شده و حکمت اندرین باشد و لیکن بجای شیخ اینجا برده می باید  
 که این را بس خطراک است و شیطان بکین باشد و زده شیخ گریه می کند و زده ام لبس است  
 مخور اینجا نیز لبس زدی یعنی همین باشد و نمیدانی که بر ترک نیست از مقصود او آذنی  
 و اینجا خود همین مسلک را فرج دین باشد که عشق از دل تعلق دارد و ظاهر ادب باید  
 که تقدیم محبوب رب العالمین باشد و بظاهر شرع می باید که بظاهر بود و حکمش  
 بباطن و حقیقت پس شاکل انجمن باشد و دفع فعل در ظاهر و اینجا شکر شد لیکن  
 و ان تخفوا لکما سنکم به الله اندرین باشد و حقیقت سیر او باشد بود کمان او و حب  
 برای ستر او این پرده شرع متین باشد و چو فانی گشت و عقلش رفت فزع العالم باشد  
 پس از فانی چو باقی ماند و شرع همین باشد و عرض دانسته می باید چو نادانان پس  
 نه آن نادان که باطن هم غفلت به قهرین باشد که باشد همچو کس محسوب فی هذه المعنی  
 چو شد فی هذه المعنی محقق بالیقین باشد و چنین نادان که شاید مظلومت در آن باشد  
 که معنی زید را الله العالمین باشد و زایل العتبه به همین نادان بود و مقصود  
 تا محقق معاذ الله که از نفس القریین باشد و طهر این عالم غفلت بظاهر غفلت خواب است  
 بظاهر غافل و هوشیار باطن اندرین باشد و پس اکنون توانی انست که صفت نیست  
 و حکمت و صلحت این عالم خواب طریق ماند و بود و بسر بردن در این عالم غفلت همین غلط و بیجا  
 شریعت و اموریه است و اگر تمایل نسبت طعام بالا مرقوم است که هرگاه همه مصالح و  
 و ملک آتش درست یافت بدستی ذایقه امید است و اگر همه مصالح آتش نک بدست  
 باشد یا کم زیاده شود یا اشراف شد یا خام ماند همه ذایقه ناقص شد هرگاه ذایقه درست  
 تا همه محبت و دوستی مصالح و آب نک رایگان است بلکه معرض خطر و مایه برهمنی است

طعام است که قوی **لِلْمُصَلِّينَ** **الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** **الَّذِينَ**  
 اشاره از همین طعام است پس این طعام شریعت که عبادت ظاهر است آتش محبت  
 در کار است نه طمع بهشت و خوف دوزخ که آن مفور نیست نه به اگره و سبب علی  
 و سبب علی که آن ذات حق به عبادت بر و اندازد که منقاید و اذکار **مُؤَالِی**  
**قَامُوا كَسَالاً إِلَىٰ مَلَأْدُنٍ يَبِينُ ذَالِكِ إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ**  
 لاجرم همین محبت مغفرت عین ایمان است که منقاید و **الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ**  
**حُبًّا لِلَّهِ** همین آتش محبت هرگاه تیر تر شده از حد اعتدال در گذشته اتراق پیدا کرد  
 تا مشغول است چون شوق آمد همه طعام شریعت محقق شده از ذایقه اعتدال شد  
 و کارش تبرّد کشید که در آن حال از پرده شریعت برآمده از در غیر قفل جدا افتاد  
 مایه برهی این عالم غفلت و شریعت میشود لاجرم این رزق اخل مرض نوشته اند و دنیا  
 و لغزشات این بسیار است که دام المیس است در بنیادیهای نفس بسیار چنانچه  
 در قطعه مرقومه بالا نوشته شد از حد شرع گریز و قدم زد دام المیس است و نحو  
 اینجا نفس زندیقی همین باشد پس رساننده منزل مقصود محبت است عشق  
 است که مفهوم منعی **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ** **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ**  
 از بی تمام خبر میداد که گفته شد از قنوی منطومه **سَهَر** از محبت بنای عالم کرده از محبت  
 ختمی آدم کرده از محبت بود به لیا راه **وَالْحُبُّ هُمْ حُبُّ اللَّهِ** این محبت که  
 نشان معرفت است **كُنْتُ كُنْتُ** دلایل این صفت است **كُنْتُ** کس نشد از  
 متنبش آگاه **وَجَزِئِيَّتِ** رسول الله ذات پاکش محبت مطلق **وَمَنْ** به نظری باشد  
 از محبت حق **وَجَزِئِيَّتِ** از سببش **وَزَانِ** حقیقت بود نفس **وَزَانِ** الله

فی محبتہ خصص الله فی مودتہ مختصر کر نشان محبت میں بلندا است و  
 کتاب اسرار المحبت و اسرار الحکمت اسرار العشق بسطی تمام یافته این بحال مختصر تصحیح  
 برنجی تا بد آخر کار مغربان چنان بر دل کشا و نکه و نور محبت را عشق نام نهاده است  
 بلکه عشق و محبت با هم متضاد و متناقض اند صفت محبت و اگر است و نشان عشق و اگر  
 عکس آنست ایر باطلت گویند کمال عقل و شریعت با محبت شریک است و از عشق از  
 اول منزل جدا است پس فرق میان عشق و محبت از همین جا پیدا است هرگاه عشق آمد  
 آداب احکام شریعت را چلی نماید و محبت عین اتباع شریعت است و شریعت عین عقل  
 است پس اگر محبت در کار است شریعت ضروری است که میفرماید قل ان  
 کُنتُمْ تُحِبُّونَ لِلّٰهِ فَاَتَّبِعُوْنِیْ حُبُّکُمُ لِلّٰهِ بَیِّنَاتٌ اَنْتُمْ کَعِشْقٍ بِا  
 محبت در حالت و احوال عتیوه اند شد که جمع ضدین محال است و شرح این پس در آواز است  
 که بقدر را مد روح الارواح ذکر کتاب طهر الاسلام صورت ذوق بمیان عشق و محبت و واضح تر  
 ظاهر شده است من ان کا کلا حلال علیہ فلیحکم الیه ینکد اسرار غفلت را  
 قید خانه مومن و جنت کا ذکر گفته اند که در خبر آمده است لا دنیا سجن و لا کو منین  
 و جنت کافورین در استکشاف این نکته باریک به تهلل در گرد و ماند و کار بجای  
 نرسید یعنی مومن اگر چیز فاسق و گنہگار باشد مگر تعالی که تعالی ایمان را شرف بسیار است  
 باز چرا با همه شرف ایمان به شقاق بخون برین عالم هم رسانید و کافر با همه کفر و شرک اگر نه از  
 حسنات و خیرات و صدقات بعمل آورده باشد بر دولت ایمان چگونه ترجیح تواند یافت  
 که با همه کفر و شرک دنیا برای او جنت نقد گردید و مومن را با همه ایمان اسلام سخن نقد جنت  
 نسید گردید و عاقبت ایمان موافقات اخروی اطمینان و حصول جنت به ثواب نیست

لاجرم چنانی بایست که مومن را در هر دو جهان بدین دنیا بپوشد شرف اسلام جنت تقدیر  
 و کافرا بسبب شرک کفر در هر دو جهان بنده خانه چون باشد تا آخر کار محض بتاید است  
 و اما در جبهه نزع آن مجاهد قلمی الله علیه و سلم مفهوم معنی این خبر صادق چنانست  
 موزون بر ظاهر و در او شده مضبوط در بیان و احوالات قلبی و در بیان معنی حد  
 شریف که **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** چنانست که نفس مومن بدین  
 دلی کافورین چون مرغ صحر است به بهر مومنان باشد بود سخن به بهر کافران جنت  
 مستی است که مرغ اندر نفس البتة قید است به بهر اشکل آزادی هویدا است به این  
 اکثر صایب مومنان راست به اکثر کافران راحت ازینجا است به ولی یک نکته دیگر  
 هم درین است که راحت و نفس هم مومنان راست به کسی که در نفس پروردگار  
 بر توپار و اجتناب که مولی است به خورد و نوش و زینت و بازی به میامیکند به چیز خواست  
 به هر دم فکر کارش و انگش راست به دیگر گونه حفظ از شر اعدا است به مفید و مصلحت کار  
 باشد به ربوبیت کند نوعیکه زیبا است به مراد و در نفس هم راحت و عیش به چو شد آزاد  
 خود راحت میا است به مگر غمیکه بانوس است و خوانا به راحت هم درینجا هم در اینجا  
 به خلاف آنکه در صحر است آزاد به غم صیاد و فکر دانه او راست به پرو بالمش بظاهر گونه  
 نیست و دلش دلیک هر دم بند بر پا است به پنج کشتن و صید و اسیرش به نه کس باغم  
 نه پرو اگر چه پروا است به اجل کلم خدا هم گفت او را نه در دنیا خطی خوف عقبی است  
 به نظیرش کافران هم خود میانست که هر کافر بربگ صید صحر است به همین خوشی که در  
 صحر کنی صید به چو شد پر در ده از آفت تیر است به چو آن کافر که ایمان آورد آخر به  
 بصیحه عال او چون مرغ خوانا است به چو گوید که توحید از صدق به معاد قید ایمان

امن اوست به پس ایچا اندکی نور است در کاره که فرق قیدی و آزاد است  
 به بشر طرک در هر حال راضی است به چو آن عرفی که هم مانوس خوانا است به و اگر برعکس  
 باشد مکس باشد به تو خود بیکه گرفتن هر دو وجه اولی است به بقید بندگی هر کس که آید به  
 عقید زین نمط در جن دنیا است به و اگر بیرون ز قید بندگی شد به شکار فاعل و چون  
 فرغ صحر است به مقدم فلک ایمان ای طهر است به که در هر دو جهان کار تو بالا است به  
 ای غریب چون سخن بدیجا کشید اکنون صورت و نقشه تصویر حلیه انیال غفلت نیر دیده  
 دل دینی است که سخن و پذیر بسیار گردل سخن پذیرد کار ما بنیایان غافلان عالم  
 خواب که بکینه حکمتش و مصطلحتش غیر سیم آنچه خلاف فهم ناقص خود می بینیم بران انکار و اوجهن  
 میکنیم که چرا چنین شد حال آنکه آنچه شد و میشود و خواهد شد همه فی حکمت آن حکیم مطلق همین  
 حکمت و مصلحت است که ما بنیایان غافل تصویر فهم خود نمی بینیم و از نا فهمیا انکار میکنیم  
 پس صورت واقعی ایچکست که بصورت موزون ادا میشود قطعه غنیمت مبطوعه و بطوریکه  
 در بیان مصلحت و حکمت های حکیم مطلق در غفلت دیده ما بنیایان غافل در نمی آید  
 حکیم عاقل کامل فهم و دانشناست به بنا نمودن مکانات و جوار و تشریف آینه گلدسته و او  
 تصویر است به بجهت که مناسب نمود بر دکاره را بگینه و آلات تشریف نرگسدان به زلفش و  
 گریه مسند مرتب تیاره حجاب بیت بجا و شمع در آن جای به بجا خود همه گلدسته ها دانه کاره  
 به هر طرف که اهل است و مستحسن به تمام نمایندار است از رود و دیوار و آرمکان چو در آنکه نام بنیایان  
 ندیده تشریف گلدسته بر آدم رفاده چو خورد پاش بخری پاش پاش شد به بگفت آنچه تو می بین بر آنکه  
 به چه بنیاست به چو قیاس آن فوس که راه رفتن مردم شده است زین شوار و چو با چند قدمش  
 رفت و خود و شکست به نمود باز به حال غیر ارض بر معمار به عرض یکم نظری خوش کم نظار

یہ کتاب اسرار و حقائق عجیب و غریب کی تالیف ہوئی ہے کہ روز ازل سے عالم  
 اہم مضمون کا ہذا آرزو اور تمنا جو کسی پر یہ راز اتنا تک نہیں کہلا کہ روح کو فنا  
 نہیں اس سبب ہم علو رک و نقل اور نہ ہر حق حافظہ یا گاری ماورج و راحت شادی  
 علمی اسی روح سے تعلق ہے پس بعد ازاں ہونے اس روح کے عالم غیری سے جس کا نام  
 موت ہے اس روح پر کیا گذرتی ہے اور اس روح کو بعد مرگ کی کچھ اور احوال اس عالم شہادت  
 کا باقی رہتا ہے یا نہیں رہا وہاں اہم غیب کا حال اور سکھ سکھ معلوم ہو سکتا ہے اور اگر  
 عالم غیب میں کچھ حالات اور حالات اس عالم شہادت زندگی معاشرت نیکو روح کو یاد آتے ہیں  
 یا نہیں ہیں یہ مضامین اس کتاب تمام بند گانہ ہو یا ہر کسی نہیں کہلا کہ ان فوائد کو لکھ گیتے  
 سے مستحق نہ ہوں کہ ہم کہہ سکیں کہ کجا بر ذہن جو ان مراد ہیں بعض مضامین و حالات  
 عالم غیب کے اس کتاب میں تفسیر سے موعہ اور مدلل لایں عقلی اور عقلی اور یہی بہ سند آتی  
 کے نشانی ہے کہ گویا انکو نویں کہما دیا اور عقل ہی قبول کرتی ہے کہ لطف اسکا ملاحظہ کیا  
 سے معلوم ہو سکتا ہے پس جبہ انطبام اس کتاب لایں اب کے یہ ہوئی کہ خطاب کتابتھی الاقا  
 کاشف غوض اسرار الہی مورد فیوض تنہای واقف رموز عالم معنی عالم صورت پس علم  
 ملک بودت میر عالم با باجا نصبا باسمہ العالمیہ خطابہ قابلہ نے بنا برافادہ و ریاضات خاصہ  
 و عام کے اسکی طبع میں مدد فرمائی عالمکہ ایسا قد شہناں خیر محض بنجا و کثیر خیر داری  
 ہشتاعت افعال عام فرمادی لاجرم بنا بر ریاضات اور محسپی طبائع عامہ کے اہل مطیع نے  
 بھی کچھ طبع کو کہ قیمت قلیل بقدر فی نسخہ مقرر دی ہے کہ کوئی بندہ خدا کا شخص  
 فیض عام سے محروم نہ رہے و السلام









